

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۱۸، بهار و تابستان ۱۴۰۳
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۷۶-۱۴۳

بررسی مضمون‌های تاریخی نفثه‌المصدور زیدری نسوی با تکیه بر اخلاق^۱

معصومه صفدری^۲، امیر اسماعیل آذر^۳، ساره زیرک^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۸

چکیده

هریک از راویان، مورخان و ادیبان در مقام تبیین تاریخ و وقایع عصر خویش به دلیل اهمیت و افری که به موضوع ادبیات تعلیمی، به ویژه اخلاق می‌دادند از هنر مضامین برای بیان مقصود خود بهره برده‌اند. در این میان، *نفثه‌المصدور* شهاب‌الدین محمد زیدری از آثار گران‌قدر نثر مصنوع، فنی و مزین (صادقی، ۱۳۸۷: ۱۳۲-۱۱۶) در سده ششم و هفتم (ق) به دلیل سبک نگارش و محتوا عمدتاً در دو حوزه ادبیات و تاریخ (کلاسیک) مورد توجه بوده که با یادکرد حوادث و نقل واگویه‌های سوزناک، بارقه‌هایی از مضامین اخلاقی به صورت بشارت‌گونه از روزگار ناسازگار هجوم مغولان در عصر خوارزمشاهی عرصه بروز و ظهور پیدا کرده که آمیخته در فحوای کلام تجلی یافته است. با توجه به این که مبنای اساسی این قبیل آثار، شکوه، شکایت و بیان رنج و تعب‌های شخصی نگارنده است. در این مقاله تلاش شده با روش توصیفی تحلیلی از طریق بررسی لفظی و محتوایی اثر، به این سؤال پاسخ داده شود، آیا مضمون اخلاق در اجتماع آن روزگار در سقوط خوارزمشاهیان، مؤثر بوده است؟ ضمن بررسی لفظی - محتوایی تعیین سرچشمه‌های ذهنی نسوی در برخورد انفعالی با مصیبت

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2025.49758.1775

۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران:
safdari1655@gmail.com

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده)
مسئول: e-azar@srbiau.ac.ir

۴. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران:
sareh.zirak@gmail.com

هجوم مغول، ترسیم هم‌بسته‌های مضمونی اخلاقی عصر خوارزمشاهی و شبکه تصویر آن و تطبیق با شاخصه‌های مضامین اخلاقی در اجتماع آن روزگار، جلوه‌هایی از رذایل اخلاقی که هم در لفظ و هم در معنا نمود یافته، به اثبات می‌رساند. برجسته‌ترین شاخصه‌های رذایل اخلاقی شامل بی‌اعتمادی، خیانت‌گری و... است که روی هم رفته دلالت بر خنثی بودن درایت‌ها، چاره‌اندیشی‌ها و تأثیر ناروای بدسگالی‌هاست که به انقراض سلسله خوارزمشاهیان می‌انجامد. کلیدواژه‌ها: نسوی، نغته‌المصدر، مضمون، خوارزمشاهیان، مغول، اخلاق.

مقدمه

مضمون‌شناسی یکی از پرتکرارترین موضوعات تحقیقات کیفی در نثر فارسی است. «نکته متناقض‌نما در این باب آن است که درعین حال این زمینه تحقیقی (مضمون‌شناسی) که در هر حوزه‌ای مستلزم دانش و مهارت است، یکی از پراکنده‌ترین حوزه‌های مطالعاتی از نظر تعریف، چستی و مصداق بوده است. «با وجود تحقیقات وافر در این زمینه، هنوز اجماع یا دست‌کم توافقی نسبی در تعریف مضمون وجود ندارد و می‌توان آن را یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم ادب فارسی به حساب آورد» (حاجیان، ۱۳۹۶: ۲۷۵-۲۴۰).

«در قدیم نویسندگان در تکاپو بودند از الفاظ و ترکیب‌های اخلاقی به شکل آیات» (محقق، ۱۳۴۴: ۱) احادیث، امثال و اشعار در مطالب خویش بهره گیرند. علی‌الخصوص دبیران، منشیان و نثرنویسان اکثراً مضامین اخلاقی را پایه و اساس نوشتار خویش قرار داده، با استناد به آن، آرمان‌های خویش را رونق می‌بخشیدند. به‌عنوان نمونه نغته‌المصدر یکی از آثار نفیس «ادبی - تاریخی» (شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۴۱) متون کهن، توسط نویسنده خوش‌ذوق و بدیع‌نگار ادب فارسی، شهاب‌الدین زیدری خرنذی معروف به نسوی، «از خاندان معروف خراسان و مالکان خرنذ از توابع نسا» (صفا، ۱۳۶۲: ۱۱۷۹/۳) در سده هفتم قمری را می‌توان نام برد.

آنچه نغته‌المصدر را به شاهکاری در حوزه ادبیات تعلیمی تبدیل کرده، زاویه دید و نوع نگرش نسوی به مضمون اخلاق است. وی علاوه بر این که کلام را به دقت با شعاع اخلاقی ادغام نموده، در به کارگیری «معانی در پرده‌هایی از الفاظ و ترکیبات و صنایع لفظی» (خطیبی، ۱۳۶۶: ۱۱۸) توجه بی‌نظیری برای کاربرد مضامین اخلاقی نشان داده و کتاب نغته‌المصدر را برای مخاطبان به شکلی گیرا (جذاب)، ملون و عبرت‌آموز درآورده است. پژوهش حاضر به بررسی آموزه‌های تعلیمی کتاب نغته‌المصدر پرداخته و ساخت معنای دوگانه وقایع و درس عبرت‌ها را بررسی نموده است.

جلوه‌گری مضامین فضایل و رذایل اخلاقی در متن نشان می‌دهد، آموزه‌های تعلیمی نسوی چه بوده‌اند، چه بسامدی داشته‌اند، چه صفات اخلاقی نزد وی نیکو و چه صفاتی نزد وی مذموم و نکوهیده شمرده شده که غالباً جنبهٔ بازدارندگی داشته است. از خلال همین مضامین نیز می‌توان دریچه‌ای به دنیای انسان‌های عصر نسوی باز کرده، جامعهٔ آن دوران را به خوبی تماشا نمود.

پژوهشگر با ارجاع به متن و استخراج مضامین اخلاقی، باتوجه‌به معانی و مفاهیم متن کتاب، سعی بر این دارد روابط منطقی اخلاقی از منظر فکری نویسنده در دو محور کلی و مجزا تحت عناوین مضامین پسندیده (فضایل) و مضامین ناپسند (رذیله) اخلاقی را با یکدیگر تطبیق داده، بین آن‌ها پیوست اجتماعی ایجاد کند. اهمیت این پژوهش از یک‌سو به برجسته‌کردن پیوند مفهومی و معنایی مضامین اخلاقی *نفته‌المصدر* به منظور بازگشایی مفاهیم کتاب است و از سوی دیگر درصدد محرز کردن رذایل اخلاقی مردم جامعه و حاکمان عصر خوارزمشاهی در ساختار و مفاهیم متن و ارتباط آن با فروپاشی سلسلهٔ خوارزمشاهی است.

همچنین در این راستا به تحلیل وضعیت اخلاقی جامعهٔ ایران در طول نبرد با مغولان پرداخته، با رویکرد انتقادی عملکرد منفی خیانتگری کارگزاران حکومت جلال‌الدین خوارزمشاه و ارتباط آن با فروپاشی سلسلهٔ خوارزمشاهی را بر ملا می‌کند تا در عصری که بنیان اخلاق به شدت مورد تهدید است، پژوهش‌هایی از این دست، به‌عنوان چراغی فروزان، مسیر آیندگان را درخشان سازد تا مردم بتوانند براساس فرهنگ با اصالت ایرانی-اسلامی، به حیات خویش جلا دهند. شاید ماندگارترین و زیان‌بارترین تأثیر استیلای مغول، انحطاط اخلاقی شدیدی باشد که فضای اخلاقی جامعهٔ تاریخ خوارزمشاهی را آلوده ساخت.

پیشینهٔ تحقیق

معدود پژوهشگرانی در حوزهٔ مضمون‌شناسی، آثاری قابل توجه پدید آورده‌اند که مضمون در بین آثار آن‌ها با تفاوت‌های اندک تعریف می‌شود. از بین مقالات مرتبط با این پژوهش که تاحدی راهگشای نگارندهٔ پژوهش در حوزهٔ مضمون‌شناسی بوده است، می‌توان به کتاب *مضامین حماسی اثر ژیلادیه بزرگی* (۱۳۸۸) اشاره کرد که مضامین «حماسی» را با بن‌مایه‌های باستانی از داستان‌های کهن فارسی استخراج کرده است.

مطالعهٔ این کتاب انگیزه‌ای برای نگارندهٔ مقاله شد تا به استخراج «مضامین تاریخی» باتکیه بر اخلاق در عصر خوارزمشاهی بپردازد. همچنین مطالعهٔ مقاله «تحلیل مضمون و شبکهٔ مضامین روشی ساده و کارآمد برای تبیین الگوهای موجود در داده‌های کیفی» اثر حسن عابدی

جعفری (۱۳۹۰: ۱۹۸-۱۵۱) رهیافتی برای نگارنده پژوهش بود تا بتواند با شناخت انواع فنون در تشخیص مضامین به‌راحتی مضامین تاریخی به‌کاررفته در متون نغته‌المصدر را شناسایی و تحلیل کند.

باید گفت، هدف اصلی علم اخلاق هدایت انسان‌ها به سوی نیکی و اصلاح خطاهای فردی و اجتماعی آنان است، نویسندگان در گذشته آثار بی‌شماری پیرامون علم اخلاق به رشته تحریر درآورده‌اند که از مایه متعلق به دانش اخلاق‌اند. تاریخ این‌گونه آثار، به ایران قبل از اسلام، اندرزنامه‌ها و آثار تعلیمی آن عصر باز می‌گردد. «اندرزنامه‌ها که بخش مهمی از ادبیات فارسی میانه را تشکیل می‌دهند پیشینه و اهمیت ادبیات اندرزی را در ایران که موضوع آن اخلاق، پند و اندرز و امثال‌وحکم است، نشان می‌دهند» (باقری، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

خانلری نیز عقیده دارد نوشته‌های متعددی از زبان فارسی در دوره میانه باقیمانده است که «موضوع آن‌ها اخلاق، پند، اندرز، امثال‌وحکم است» (خانلری، ۱۳۹۲: ۱/۲۲۳). احمد فاضل در مقاله «درآمدی بر سخن‌آرایی و ظرافت‌های معنایی در نغته‌المصدر زیدری نسوی»، دریچه‌ای را به منظره زیبایی‌ها، لفظ‌پردازی‌ها و مضمون‌سازی‌های کتاب بر روی خواننده می‌گشاید (فاضل، ۱۳۸۸). مطالعه مقاله «بررسی مضمون‌های تاریخی نغته‌المصدر باتکیه بر قرآن مجید» (صفدری، ۱۴۰۰: ۲۶-۱) نگارنده را بر این داشت به بررسی مضامین تاریخی نغته‌المصدر باتکیه بر اخلاق بپردازد.

گرچه اغلب پژوهشگران به‌صورت پراکنده و کلی به موضوع اخلاقی پرداخته‌اند، تا به حال پژوهشی به بررسی مضامین اخلاقی نغته‌المصدر و تأثیر اهمیت آن در چگونگی تضعیف و انقراض سلسله خوارمشاهیان نپرداخته است. مبنای اصلی تحقیق بر این است که به بهترین نحو صریح‌ترین و مهم‌ترین مضامین اخلاقی کتاب ارائه شود. امید است که مورد استفاده پژوهشگران ادبی-تاریخی و دیگر علاقه‌مندان قرار گیرد.

نقدی بر وقایع‌نگاری نسوی

بررسی وقایع تاریخی در نغته‌المصدر ما را به این نتیجه می‌رساند که نسوی قصد تاریخ‌گویی ندارد و این توان خوانش تاریخی است که در ضمن روایت از کنش شخصیت‌پردازی نسوی، فعال می‌شود. وی در خلال بازسازی بیانی وقایع، نشانه‌هایی از ارجاعات فرامتنی در اختیار مخاطب قرار می‌دهد که از طریق آن‌ها خواننده می‌تواند، خوانشی تاریخی از بخشی از وقایع شخصی وی داشته باشد. تلاش نسوی در ثبت و حفظ شرح حال خود، امروز سندی است از بخش‌های تاریخ ایران (مربوط به هجوم مغولان) که می‌توانیم در آن با گنش‌های فردی، طبقاتی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۴، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۳ / ۱۴۷

و الگوی باورهای اخلاقی مردم آن عصر آشنا شویم و بخشی از تاریخ خود را از زاویه دید فردی، شخصی و از طبقه‌ای که راوی به آن تعلق دارد، مطالعه کنیم، اما نباید از یاد برد که این خوانش در عصر نسوی برجسته نشد؛ زیرا وی مجبور به بازنویسی بخش اعظمی از کتاب *نقشه‌المصدر* در کتاب دیگرش *سیرت جلال‌الدین* شد. همچنین خوانش تاریخی از کتاب *نقشه‌المصدر* در دهه‌های اخیر موجب شده است، این کتاب در فهرست کتب دانشگاهی و در ذیل کتب ادبی - تاریخی قرار گیرد.

الف. مضامین پسندیده اخلاقی

زیدری صاحب *نقشه‌المصدر*، نویسنده‌ای است که در طول زندگانی با دورانی پرمخاطره دست‌وپنجه نرم کرده است، به کرات از فتنه‌گری‌های دشمنان مغولی، گرفتارشدن در چنگال قافله‌گیران و راهزنان، به اسارت درآمدن به دست مأموران توابع و اطراف آذربایجان و اران، گرسنگی شدید، برف و سرما، فقر، رنج و مصیبت فراوان رهایی یافته و جان به سلامت برده است و در سال ۶۳۲ق، خاطرات دلخراش خود را تشریح کرده، به تصویر می‌کشد تا از این طریق آبی باشد بر خاطر پیرالتهاب و مضطرب خویش.

در حقیقت، «در قالب نامه‌ای برای دوستش سعد اللوله و الدین که مدت طولانی از او بی‌اطلاع بود» (ذاکری کیش، ۱۳۹۴: ۱۱۶-۹۷). به نقل وقایع آن زمانه نفس‌گیر پرداخته است. در حین واگویی‌های سوزناک، نظر وی به مضامین اخلاقی به وضوح قابل رؤیت است. فقدان فضایل اخلاقی در برابر رواج بیش از اندازه رذایل اخلاقی و نفی سجایای اخلاقی در اجتماع انسانی، ذات و سرشت دیدگاه اخلاقی نسوی را به وجود آورده است. محتوای اخلاقی بیان نسوی مانند عده کثیری از هم‌رتبه‌های او در نشر فنی و متکلف ابتدا در مورد قرآن، سنت و اصول اخلاقی برگرفته از «اندیشه و تفکر اشعری» (ربطی، ۱۴۰۰: ۱۵۰-۱۲۹) است؛ زیرا از نظر تاریخی دوران او روزگار چیرگی جبرگرایی بر عقل معتزلی بوده و به‌عنوان منشی بارگاه خوارزمشاهی که در ظاهر وارث سنت فکری حکومت بغداد بوده‌اند، خود را فرمان‌بردار می‌نمایاند.

یکی از مضامین متنوع، گسترده و برجسته در *نقشه‌المصدر*، مضامین اخلاقی است. نسوی هر جا که قلمش ره کاوش گرفته، واگویی‌های توأم با رنج و آلام شخصی خویش را با مضامین اخلاقی در هم آمیخته و با استفاده از شیوه‌های گوناگون، به کار بست این موضوع می‌پردازد. به‌عنوان نمونه، استفاده از امثال و حکم، حل معانی و مفاهیم آن‌ها در اصل کلام، تلمیح به آیات، احادیث، روایات مذهبی و تضمین و درج آن‌ها بارزترین شیوه اوست. مضمون‌های پسندیده

اخلاقی از جمله وسیع‌ترین مضامین مطرح در نَفْثَه‌المصدر است. نویسنده صفات حسنه را می‌ستاید و خود را ملزم به پیروی از آداب نیک و پسندیدهٔ مردمان و طریقهٔ درست بزرگان می‌داند.

به کارگیری قرآن و مفاهیم ارزشمند آن همراه با کاربرد احادیث و روایات مذهبی در نَفْثَه‌المصدر نه تنها در تکمیل تشریح معنی و مفهوم متن نقش به‌سزایی دارد، نمایانگر توجه وافر مؤلف به مضامین اخلاق اسلامی است، از دیدگاه نویسنده شأن نزول بیشتر آیات و احادیث به کار رفته در متن کتاب با فلسفه حوادث و وقایع آن دوره مناسبت دارد و کاملاً منطبق با جریانات روزگار نویسنده است.

وطن دوستی

عشق به خانواده و دوستان چنان در جان و روح زیدری ریشه دوانیده و تناور گشته بود که در هنگامه اوج سختی‌ها وصیت کرد، حال که قادر نیست به موطن محبوبش رجعت کند، هنگام مرگ، او را به «زیدر» رسانیده و در آن سرزمین به خاک بسپارند.

«تابوتِ قالب را که مأوایِ جانِ مشتاقِ مجروح است - و اگر چه دوایی بعد از وفات نخواهد بود - به زیدر رسانند و صندوقِ استخوان را که ایوانِ کسریِ روح است - و هر چند علاجی پس از زُفات نخواهد بود - جز به تُربتِ اصلی نهند» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۵۵).

امانت‌داری

زیدری معتقد است حتی اگر پایبند بودن به رسم امانت‌داری مشکلاتی به همراه داشته باشد، ذمه‌ای است که برای به‌جا آوردن آن می‌بایست سر تسلیم فرود آورد. زیدری نسوی برای بیان مضمون «امانت‌داری»، با استناد به آیهٔ ۵۷ سورهٔ نساء «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا - همانا خدا به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبانش باز دهید» آیه را دلیل محکمی برای بیان واقعهٔ تاریخی قرار می‌دهد.

آیه حکم می‌کند که امانت‌ها به صاحبان آنها بازگردانده شود و بین مردم به حق حکم شود. در واقعهٔ اخذ مالیات از الموت به فرمان جلال‌الدین، نسوی خزانه‌ای از الموت دریافت کرده و مقرر شد آن را نزد سلطان منتقل نماید. خزانه‌ای را که به صورت امانت در اختیار داشت به جلال‌الدین رساند و پس از انجام مأموریت به سوی قزوین رهسپار شد؛ درحالی‌که می‌توانست چنین نکند و به گوشه‌ای متواری شود، اما این کار غیراخلاقی را مرتکب نشد.

وفاداری به سلطنت و مردم

با گذشت قرون به خوبی شاهد هستیم، سلطان جلال‌الدین پس از جانشینی پدر، به قصد قلع و قمع مغولان قدم به کرسی خوارزم نهاد. او آرزومند بود، گرد آشوب را که از زمان و زمین، بلا انگیزخته بود، تسکینی بدهد. «اما باریک‌بینان و آشنایان دریای حقایق می‌دانند که چون، بخت مرد سرگشته شود و پهلو از بار تهی کند و روزگار چهره ستم را نشان دهد؛ به هیچ‌وجه نباید چشم آن داشت که باز رخساره وفا را نمایش دهد» (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۱۶). حدود ده سال جز جنگ، لشکرکشی و از شهری به شهری تاختن، کاری نداشت. از یک طرف سرگرم دفع مغولان بود و از سویی با خیانت‌های حاکمان زمان خود دست‌وپنجه نرم می‌کرد.

نسوی قوم مغول را دشمن اصلی حکومت معرفی می‌کند. دشمنی بی‌رحم و ویرانگر که انسان‌ها را به خاک و خون می‌کشد. همچنین تمام فعالیت‌ها و تصمیمات دولت خوارزمشاهی و شخص نسوی، در طول سفرها و ماجراهایی که روایت می‌کند در واکنش به اقدامات و تهاجم قوم خونریز مغول و نجات مردم از چنگال این قوم مهاجم شکل می‌گیرد. جلال‌الدین منکبرنی به خاطر رویارویی با مغولان، نماد وفاداری، شجاعت و رشادت ایرانی است؛ زیرا با انجام این کار، خود در پی دفاع از هویت ایران و ایرانی است.

اول نوبهار جلال‌الدین با اطلاع یافتن از محاصره قلعه‌ء والیان و نزدیک‌شدن گشایش آن توسط مغولان، بر سر تکجک و ملغور تاخت و حدود هزار مرد از قراولان تاتار را کشت، در اثنای غنیمت جمع کردن، میان فرماندهانش امین‌الدین ملک و سیف‌الدین اغراق بر سر اسبی بگومگو در گرفت و سیف‌الدین شب‌هنگام روی برتافت و به کوه‌های کرمان و سبقران شتافت سلطان از اختلاف به وجود آمده ناراحت شد و به دلیل عدم نیروی کافی برای مقابله با دشمنان، روی به غزنین آورد تا از رودخانه‌ء سند عبور کند، چنگیز که از پراکندگی سپاه جلال‌الدین خبر داشت، برای انتقام از سلطان، به سوی او روی نهاد.

سلطان در برابر سپاه عظیم مغولان تنها با هفتصد نفر دلاورانه و بدون هیچ و همی آماده نبرد شد تا نسبت به دفاع از وطن خویش وفادارانه عمل کند، دست از جان بشوید، خویشتن را در گرداب حوادث (رود خروشان سند) بیفکند و جان به سلامت ببرد به صورتی که چنگیزخان و تمامی مغولان از شگفت‌انگشت بر دهان نهادند (همان: ۲۲۱-۲۱۹).

با تأملی در متن *نقته‌المصدر* می‌توان نگاه توأم با احترام و رفتار وفادارانه زیدری را نسبت به سلطان جلال‌الدین مشاهده کرد. نویسنده در این اثر، به کرات، از سلطان جلال‌الدین با استعاره‌هایی چون اسکندر، حیدر، مردمک چشم اسلام، گوهر شب‌افروز، آفتاب و شیر یاد

می‌کند. از نظر نسوی وفای به عهد و انجام تعهدات از جمله فضایل انسان‌های با ایمان و سیره جوانمردان است. اشاره به این نکته مهم زمانی است که نسوی در تکاپوی برآمدن از انجام شرطی است که در دیباچه کتاب *نغته‌المصدور* با مخاطب خود پیمان بسته و آن، بازگو کردن تنها اندکی از سرگذشت‌های خویش است:

«و به ولای این‌که در مقدمه شرط رفته است و الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ که سردروی از سرگذشت‌های خویش بیش نخواهم درود، از کارنامه وقایع خویش، فصلی چند که چون شرح دهم خون از دل سنگ سنگدل بگذارد- بیاوردمی» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۱۰۹).

حس وفادارانه نسوی بار دیگر او را وامی‌دارد؛ امتیازات چهره‌های برجسته و ماندگار تاریخی ادیان و ملت‌های مختلف را یکجا در سلطان جلال‌الدین جمع نموده، او را ناجی مردم جامعه‌ای معرفی کند که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند: «سَدَّ يَأْجُوجَ تَاتَارَ گشاده گشت و اسکندر نی؛ دَرِ خَيْبِرِ كُفَّارِ بسته شد و حیدر نی؛ دیو بر تخت سلیمان نشست و انگشترین نی» (همان: ۵۰). او در واویلای هجوم تاتار، به دلیل شعله‌ور شدن آتش جنگ و ضرورت حفظ جان، سه مرتبه سر بر کف گرفته، اما هر بار به دلیل حس وفاداری خویش نسبت به سلطان مترصد آن است که به درگاه شاهی بازگردد: «از خوف آن‌که دیدار قوم با قیامت افتد، ملت‌هیب- پیاپی اجازت انصراف- می‌جستم و می‌گفت: مرگ به انبوه جشن است، در کوی تو مرده به که از روی تو دور» (همان: ۳۴).

وفاداری مؤلف نسبت به سلطان و شناخت حق صحبت و دوستی او آنجاست که در بحبوحه پیکار، زمانی که جلال‌الدین طعم انقراض خویش را با تمام وجود می‌چشید؛ به دستور سلطان مأموریت پیدا می‌کند نزد پادشاه ایوبی (ملک مظفر) برود و از او مدد بطلبد که در همان آغاز ملاقات خبر می‌رسد لشکر مغول به نزدیکی خیمه سلطان رسیده است. پادشاه ایوبی با اطلاع از وخامت اوضاع از زیدری دعوت به عمل می‌آورد، چند روزی نزد او بماند تا تکلیف لشکریان جلال‌الدین مشخص شود و آنگاه پای در رکاب بگذارد، اما نسوی به خاطر حس وفاداری عمیق خویش نسبت به سلطان، اصرار بر رفتن از درگاه پادشاه ایوبی و ملحق شدن به جلال‌الدین را دارد.

زمان خداحافظی به دلیل حس وفاداری عمیق خویش نسبت به سلطان جلال‌الدین از ملک مظفر می‌خواهد به یاری سلطان بشتابد، اما او نمی‌پذیرد. «الحق این پادشاه با عاطفت کریم - می‌فرمود: وقت تنگ است، تعجیل منمای - دل قرار نمی‌گرفت» (همان) و همواره در صدد رسیدن به سلطان جلال‌الدین و «انتظام یافتن در سلک بندگی» (همان: ۲۶) اوست.

حس وفادارانه نسوی بار دیگر او را وامی‌دارد؛ امتیازات چهره‌های برجسته و ماندگار تاریخی ادیان و ملت‌های مختلف را یک‌جا در سلطان جلال‌الدین جمع نموده، او را ناجی مردم جامعه‌ای معرفی کند که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند: «سَدَّ يَأْجُوجَ تَاتَارَ گَشَادَه گشت و اسکندر نی؛ دَرِ خَيْبِرِ كُفَّارِ بسته شد و حیدر نی؛ دیو بر تخت سلیمان نشست و انگشتر نی» (همان: ۵۰).

آزادمنشی و تسلیم‌ناپذیری

وقتی خود را مقابل شمشیر و رو در روی مرگ می‌بیند ندای «النار و الا العار و السیف و لال‌حیف» را سر می‌دهد و زمانی که جانی را با قرص نانی باطل می‌کردند و مورخان عصرش مصلحت وقت را ملاحظه‌کاری می‌دیدند و توسن قلم را در میدان مدهانه^۱ به جولان در می‌آوردند» (باقرپسند، ۱۳۸۴: ۷۰) به خود یادآور می‌شود: بدان که مجاهدان فی سبیل‌الله و نشستگان و قاعدان هرگز برابر نیستند.

او مضمون مقاومت و ایثارگری خود را به این اعتقاد نزدیک کرده است که باید در صف مجاهدان فی سبیل‌الله قرار بگیرد و از قاعدان و نشستگان دور باشد.^۲ پرداختن به مضمون پسندیده «وارستگی» و «آزاد و رها زیستن» و کلام ارزشمند (مرگ همراه با آزادگی و تلخی ذلت زندگی سرشار از قیدوبند)، در متن *نقشه‌المصدر* به کرات آمده است، زیدری در گستره ادبیات، بین بزرگی، عز، نعمت، جاه و قبول رویارویی با مرگ؛ دومی را برگزیده و مورد تبلیغ فراوان قرار داده است. این نکته را از این عبارت عربی در متن *نقشه‌المصدر*، می‌توان درک کرد:

هُمَا خُطَّتَا: إِمَّا إِسَارًا وَ مِنْهُ وَ إِمَّا دَمًا، وَ الْقَتْلُ بِالْخَرِّ أَجْدَرُ

(خرندزی، ۱۳۸۹: ۳۷)

او قوم مغول را دشمن اصلی حکومت معرفی می‌کند. دشمنی که همه‌جا را ویران می‌کند و انسان‌ها را به خاک و خون می‌کشد. همچنین تمام فعالیت‌ها و تصمیمات دولت خوارزمشاهی و شخص نسوی، در طول سفرها و ماجراهایی که روایت می‌کند در واکنش به اقدامات و تهاجم قوم خون‌ریز مغول شکل می‌گیرد. وی در کتاب خویش برای پرداختن به مضمون اخلاقی

۱. چاپلوسی، ماست مالی یا روغن مالی.

۲. «الْأَيْسَى الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أَوْلَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ - هرگز مؤمنانی که بدون عذر از جهاد بازنشستند با آنان که به مال و جان در راه خدا جهاد کنند یکسان نخواهند بود، خدا مجاهدان (فداکار) به مال و جان را بر بازنشستگان (از جهاد) بلندی و برتری بخشیده است.»

پسندیده «وارستگی» و «آزاد و رهازیستن» با اشاره به آیه بیست‌وششم سوره مطففین^۱ «هرچند سعادت شهادت که شهدا را غایت امنیت و کمال ارادت است» با ظرافت خاصی، وضعیت اسفناک خود را توصیف می‌کند که با مدد گرفتن از چه تدابیر و ترفندهایی از چنگال مغولان متواری می‌شود و چگونه با مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند.

ب. مضامین ناپسند اخلاقی و ارتباط آن با تضعیف و فروپاشی سلسله خوارزمشاهی

مغولان زمانی که به ایران حمله‌ور شدند، نه تنها ظلم و ستم بر جامعه حاکم بود، بلکه قلع‌و‌قمع منظم شهروندان در یک رشته از شهرها (بلخ، مرو، نیشابور، هرات، توس، ری، قزوین، همدان، مراغه و اردبیل) و انهدام تمامی این نواحی برقرار بود. همین امر منجر به پدیدارشدن روحیه عزت‌نفس به‌ویژه در میان مردم خراسان شد. نسوی در نغته‌المصدر از دورانی سخن می‌گوید که «تلاطم امواج فتنه کار جهان بر هم شورانیده است و سیلاب جفای ایام سرهای سروران را جفای خود گردانیده» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۱)؛ بنابراین چشم‌اندازهایی از مضامین اخلاقی مجال بروز و ظهور یافته‌اند.

او مؤلفی با فضیلت است که در طول حیات خویش با مبارزه‌ای ناجوانمردانه، دست‌وپنجه نرم می‌کند و در کتاب نغته‌المصدر انتقادات خود را به‌صورت واگویی‌های دلخراش تشریح می‌کند تا آبی باشد بر خاطر ملتهب خویش و در ظاهر نامه‌ای باشد برای دوستش «سعدالدوله و الدین» که از سرانجامش بی‌اطلاع بوده است.

نسوی سعی نموده ضمن رعایت ترتیب سیر حوادث تاریخی با ذکر آیات قرآن و احادیثی که توسط نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) بیان گردیده به شرح حوادث پردازد. هدف اصلی نگارش این بخش از مقاله، نحوه چگونگی اشاره نسوی به مضامین رذایل اخلاقی به‌عنوان دلیلی محکم است که در نهایت منجر به سقوط سلسله خوارزمشاهی می‌شود. به اهم آن‌ها می‌پردازیم:

خشونت سیاسی و خشونت اجتماعی

این دوره چهل ساله با ویرانی و نابودی شهرها، روستاها و کشتار جمع زیادی از اهالی ایران‌زمین به‌ویژه در ماوراءالنهر، خراسان و مناطق مرکزی ایران همراه بود. مردم شهرهای بخارا، سمرقند، خوارزم، نیشابور، بامیان، هرات و بعضی دیگر با مقاومت سرسختانه، سعی

۱. «و فی ذلک فُلِّتَنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ»

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۴، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۳ / ۱۵۳

می‌کردند از ورود لشکر مغول جلوگیری کنند (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۵۷)، اما تهاجم، جنایت‌ها و بیدادگرهای مغولان موجب از میان رفتن نظام اخلاقی و در پی آن از هم‌گسیختگی نظام سیاسی و مهیاشدن فضای مناسب برای برخی کارگزاران و فرصت‌طلبان داخلی را فراهم کرد.

نسوی در گزارش خود به رفتار قبیح افرادی چون ابوالقاسم جندی (شرف‌الملک)، اوترخان، جمال‌علی عراقی و ملک مسعود (صاحب آمد) اشاره می‌کند و در بیان رذایل آن‌ها گلایه‌ها سر می‌دهد. وی درباره فروختن زن و فرزند مسلمانان توسط ملک‌مسعود، این‌گونه روایت می‌کند: «جگرگوشه مسلمانان را چون سبایای شرک در نخاس بتمن بخش می‌فروخت و پدر می‌گریست» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۶۰).

او گلایه می‌کند از این‌که، صاحب آمد حتی اندک زاد و پوششی که داشتیم با نهایت زور و ستم از من گرفت و همچون «سیر» عریان و بی‌پوشش کرد. «چون سیر از پوست بیرون کشیده» (زیدری نسوی، ۱۳۸۱: ۶۳). هنگامی که «در عراق مشغول انجام وظایفش بوده، شرف‌الملک وزیر ناکارآمد و دیوصفت جلال‌الدین از روی دشمنی، مقام کتابت او را به شخصی واگذار کرد که شایستگی این مقام را نداشت» (زارع، ۱۳۸۴: ۱۲۱). زمانی که سلطان از سفر بخارا به جند وارد شد، اهالی به خاطر شدت ظلم شرف‌الملک دست تظلم‌خواهی پیش وی بردند و او از بیم جان به بخارا متواری شد. نسوی بر اثر ستم‌های فراگیر احمد ارموی از ارومیه پا به فرار می‌گذارد، اما ارموی سوارانی به دنبال او می‌فرستد تا او را بکشند (طلوعی، ۱۳۹۸: ۱۳۸-۱۱۵).

آن‌ها دست‌وپای او را می‌بندند و در سرما رها می‌کنند، اما نسوی جان سالم به در می‌برد و به خوی رهسپار می‌شود: «سحرگهان که نفس سر به مهر صبح سرد مهری آغازید، سپیده‌دم سرد به تدریج دهن باز کرد» و نمونه‌هایی دیگر. با این وجود می‌توان نتیجه گرفت، عامل مؤثر سقوط خوارزمشاهیان، بحران خشونت‌ی بود که منجر به بی‌اعتمادی مردم در رأس حکومت امیران و حاکمان محلی شد، فقدان اعتماد به ثبات دولت مرکزی (نماینده قدرت- قانون) باعث شده بود، حاکمان نواحی مختلف (نمایندگان قدرت- حاکمیت) در صدد دستیابی قدرت برآیند و قوانین برساخته توسط خود را در اداره ناحیه تحت سلطه خویش گسترش دهند؛ بنابراین در آشفتگی و بی‌اعتمادی پدید آمده، فرستاده سلطان به منزله قانون و قدرت حاکمیت، جایی در تنازع گماشتگان سلطان نداشت. نسوی در این باره به یکی از خاطرات خود اشاره می‌کند: «پیش هر آفریده که حاضر شدم، چون سعادت از پیش فراواند، به در هر خانه که رفتم، چون کار من فروبسته بود» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۹۳ و ۹۲).

غارت کردن اموال دولتی، یکی دیگر از رفتارهای خشونت‌بار، توسط مردم بود؛ زیرا زمانی

که مردم از دولت حاکم رویگردان و ناامید شوند و احساس کنند حقشان در حال پایمال شدن است و زندگی آن‌ها مورد خُسران قرار گرفته است؛ برای جلوگیری و دفع ضرر بیشتر، به خود این اجازه را می‌دهند دست به خشونت زده حتی به اموال دولتی تعرض کنند؛ به‌عنوان نمونه در متن به این مورد اشاره می‌کنیم: «و مردم چون دل از دولت برگیرند، چنان‌که در طبایع است، دست به اموال ارباب دولت دراز کنند- سر به طاعت تاتار درآورند، و دفاین و خزاین مُتَمِّیان پادشاه اسلام بدیشان سپارند» (همان: ۶۴).

زیدری برای اثبات اوج خشونت و بی‌اعتمادی مردم نسبت به کارگزاران خوارزمشاهی به روایت واقعه‌ای می‌پردازد که عده‌ای از مردم گنجه سر از طاعت سلطان برمی‌تابند و به منظور خوش‌خدمتی در حق مغولان، دست به کشتار جمعی از منتسبان درگاه می‌زنند و سرهای آنان را می‌برند تا علاوه بر به چالش کشیدن مرکز متزلزل، گرایش خود را به دشمنان به اثبات برسانند (همان: ۲۵-۲۳). «از گنجه بیرون آمدم و رنود کارد و سقاط^۱ کشیدند و خون خلقی مُتَمِّیان درگاه را بر زمین ریختند» (همان: ۲۵). نسوی در متن کتاب *نغته‌المصدور* نمی‌تواند به‌صورت واضح و مُبرهن جنایت‌های سلطان جلال‌الدین را به تصویر بکشد؛ تنها اشاراتی مبهم می‌کند، اما اگر درباره علت قتل عام لشکریان سلطان جلال‌الدین به دست گرجیان به کتاب *تاریخ جهان‌گشای جوینی* مراجعه کنیم، معلوم می‌شود که در سال ۶۲۶ ق او به غارت و کشتار گرجیان اقدام کرد و پس از آن به سوی اخلاط روانه گشت.

اخلاط را به مدت هشت ماه تحت محاصره خویش درآورد. این محاصره چنان بود که قحط و غلایی در شهر پدید آمد و کار چنان تنگ شد که اخلاطیان از غایت گرسنگی به خوردن گوشت سگ و گربه پرداختند (همان: ۲۷۹؛ جوینی ۱۳۷۶: ۱/۲-۱۷۵).

قطع صلۀ ارحام

نسوی قطع شدن صلۀ ارحام را مورد اعتراض قرار داده، به وقایعی در این باره می‌پردازد و از نامردمی، شیکوه سر می‌دهد و در سیره جلال‌الدین نیز به شرح این وقایع با تفاوت در عربی‌بودن (متن) می‌پردازد. او برخلاف عظام‌ملک جوینی و دیگر نویسندگان مضامین اخلاقی را با وقایع زمانه خود تطبیق می‌دهد و در حین اعتراضات، کشمکش و خونریزی‌ها توسط هیجته مغولان، چشم‌اندازی از جامعه بی‌سامان که علاوه بر حاکمان مغول، هم‌وطنان نیز در حق یکدیگر انواع بی‌مروتی را جایز می‌شمردند، تشریح می‌کند و علت رابطه‌نداشتن با صلۀ ارحام

را از مخاطب جويا می‌شود که «بارِ عدمِ التفات و قَلتِ مُبالاتِ یارانِ منافق و دوستانِ ناموافق چند بر دل سنجی؟! (خُرندزی، ۱۳۸۹: ۶)

از جمله دلایلی که قطع صلۀ ارحام را همراه داشت، وفور تباهی و فساد حاکم بر جامعه و ناامنی راه‌ها بود چنان‌که نویسنده در متن به این موضوع اشاره می‌کند: «امروز بیرون از بُعد مسافت چندان آفت و مخافت در راه است و هیچ مشفق خود کجاست که آن خطر ارتکاب کند؟» (همان: ۵۵)

دلیل دیگر از بین رفتن «هتک حرمت» این سنت اخلاقی دیرینه، در بین آحاد مردم بود که نسوی با زبانی شکوه‌آمیز روایت می‌کند: «ضبط و حفاظ چنان مذروس گشته که حق و حرمت گفتمی در میان خلق هرگز نبوده است و حِلّ و حُرمت چنان منسوخ شده که هیچ آفریده‌گویی نام آن نشنیده است» (همان: ۶۶). قطع شدن صلۀ ارحام از جمله مضامین اخلاقی مخرب اجتماعی روزگاری است که مغولان به واسطه آن موفق به سرکوبی زود هنگام مردم شدند.

نامیدی از حکمت و افق روحیه

شدت کشتار و غارت دسته‌جمعی شهرهای فتح‌شده توسط مغولان، مردمان شهرهای هم‌جوار را دچار تشمت آرا می‌کرد. وحشت به وجود آمده، از فجایع مغولان، تأثیر شدیدی بر روحیه مردم گذاشت. مدافعان شهرها را از مقاومت ناامید کرده، بر حذر می‌داشت. همین امر موجبات فروپاشی شهرها را فراهم می‌کرد. اطمینان نداشتن به فردا، ملکه ذهن اشخاصی شد که از این هجمه جان به سلامت برده بودند. نسوی درباره یأس و ناامیدی نسبت به این دنیای پریهاو به مخاطب خود سفارش می‌کند: «صبح سعادت عمّا قریب چشم مدار که محنت یلداست. کار امروز به فردا می‌فگن، هر چند امروز را فرداست.» (همان: ۷) و همواره «در آن حسرت که گور و کفنی روزی نخواهد بود» (همان: ۵۶) به سر می‌برد، اغلب وظیفه سفر و تجاری که از مناطق تحت سلطه چنگیزخان به نقاط دیگر سفر می‌کردند، پخش شایعات حاکی از قساوت بی‌رحمانه مغولان بود، به‌عنوان مثال «بازرگانی که از جانب چنگیزخان به اترار آمده بودند، مشغول تحقیق در اموری بودند که در حیطه اختیارات شغلی آنان نبود و شایعه‌پراکنی می‌کردند.» (نسوی، ۱۳۶۵: ۵۰) آنان مغولان را به‌عنوان بلایایی که هر لحظه ممکن است بر سر مردم فرود آید، توصیف می‌کردند. «کثرت چنین شایعاتی در خراسان و ماوراءالنهر سال ۶۱۶ق به حدی بود که عده‌ای از اهالی سرشناس ماوراءالنهر و خراسان از شدت ترس به مناطق مرکزی و آسیای صغیر مهاجرت کردند» (رازی، ۱۳۴۰: ۲۸).

«سیدبهاء‌الدین که از جانب سلطان محمد خوارزمشاه مأمور عزیمت به چین شده بود، از

تپه‌هایی سخن می‌گفت که از انباشت استخوان‌های مردگان شهرها پدید آمده بود» (دین پرست، ۱۴۰۱). مردمان اکثر سرزمین‌های تصرف‌شده توسط مغولان، انگیزه‌ راستین خود را از کف داده، به آسانی تن به شکست می‌دادند. «قساوت مغولان به حدی بود که هنگام فتح تَرْمَد، اهالی آنجا را بیرون شهر انتقال داده، در میان سپاهیان تقسیم کردند و سپس بقیه اهالی آن شهر را به قتل رساندند، حتی دستور دادند تا شکم کشته‌شدگان را به بهانه یافتن مروارید بشکافند» (جوینی، ۱۳۷۵: ۶۷/۱).

«پس از فتح بخارا، یک نفر از اهالی آنجا که از کشتار مغولان رهایی یافت و به خراسان گریخت، در شرح اتفاقات و حوادث بخارا برای اهالی آنجا به همین روش عمل می‌کند» (همان: ۵۶/۱) «شدت ترس چنان بر وجود سلطان محمد ریشه دوانده بود که مقاومت در برابر لشکریان مغول را بی‌فایده و مردم را از این کار برحذر می‌داشت» (همان: ۶۶/۱) و بر بی‌فایده بودن مقاومت تأکید می‌کرد.

هنگامی که اهالی شهر سمرقند به مرمت استحکامات دفاعی شهر خندقی گرد شهر حفر می‌کردند، سلطان با سخنان ناامیدکننده آنان را دلسرد کرد. یکی از دلایل مهم در سرکوبی سلسله خوارزمشاهیان، بهره‌گیری از شیوه ایجاد ارباب توسط مغولان در بین اقشار مردم بود، زیرا بدون درگیری‌های نظامی و تلفات کمتر، پیروزی‌های رعدآسایی نصیبشان می‌شد و برای تصرفات خود کمبودی از لحاظ نیروهای مسلحانه، منافع ملی و (ابزارآلات) نظامی نداشتند.

تقدیرگرایی

اعتقاد به قضای الهی، مقاومت انسان را در برابر حرمان‌ها و راحت پذیرفتن آلام می‌افزاید. ایرانیان عصر خوارزمشاهی هرگز نتوانستند پس از هجوم آشوریان، اسکندر، اعراب و مغولان انسجام لازم را کسب کنند. همین امر موجبات بی‌ثباتی ساختارهای اجتماعی کشور را فراهم ساخت و اندیشه دست تقدیر در ساختار فکری ایرانیان زنده شد. «عقیده تقدیرگرایی و جبرگرایی از اواخر قرن سوم قمری شروع می‌شود و تا قرون ششم و هفتم تفکر غالب جهان اسلام را به خود اختصاص می‌دهد و در اعتقادات مردم ایران از بدو ورود اسلام در ایران تا زمان حمله مغول وجود داشت» (ربطی و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۵۰-۱۲۹).

اندیشه تقدیرگرایی به حاکمیت مطلق اراده خداوند بر هستی نظر دارد. با این دیدگاه حوادث، مخلوق مشیت خداوندی است و انسان در تعیین سرنوشت خویش، مفعول خواست خداوند است و قبل از تولد سرنوشت او تعیین می‌شود. این اعتقاد از موانعی بود که مدافعان را به عدم مقابله با مغولان ترغیب و روحیه تسلیم‌پذیری در برابر معاندان را تبلیغ می‌کرد.

روحیه‌ای که از دیرباز در اعتقادات عامه و سپاهیان خوارزمشاهی جای گرفت، به‌صورتی که جنایات مغولان را مشیت پروردگار و حق خود (نتیجه عملکرد خویش)، توجیهی بر بی‌تدبیری‌ها و انتقام الهی بر لغزش‌های خویش قلمداد می‌کردند.

برخی نویسندگان خوارزمشاهی (زیدری نسوی و عطاملک جوینی و...) علی‌رغم حضور، موقع هجوم مغولان و لمس مصیبت از نزدیک، با این‌وجود، تقدیرگرا بودند و بخت شوم خویش و ستیزه‌گر فلک را با کاربرد واژگان مختلف مورد هجو قرار می‌دادند و به‌جای تبلیغ مقاومت در آثار خویش، از تقدیرگرایی و جملات مایوس‌کننده سخن بر زبان می‌آوردند.

۱. تقدیرگرایی و نفثه‌المصدر

با بررسی رفتارهای نابهنجار در تاریخ خوارزمشاهی، گردش روزگار، سیر سپهر و دور قمر، به‌طورکلی در اختیار قضاو قدر الهی قرار گرفته و از اختیار آدمی خارج است. وقتی مغولان بر ترس عمومی مردم واقف گشتند، خود را واسطه‌ای برای انجام فرامین حق تعالی پنداشتند و علت پیروزی‌های مداوم و کشتار بی‌رحمانه خویش را اجرای دستورات خدا وانمود کردند. با رخنه‌کردن این باور در ذهن که «جریان کار جهان، تابع تقدیری است که از پیش معلوم است و حوادث و رویدادها گویی فقط عبارت از ظهور آن تقدیر است» (زرین‌کوب، ۱۳۵۳: ۱۹۹)، ایرانیان تصور کردند، این دست خداست که از آستین چنگیزخان مغول بیرون آمده تا کیفی بر ارتداد حاکم بر جامعه آن روزگار باشد. به‌همین سبب مبنای بسیاری از مضامین روایات اخلاقی و عاطفی نسوی در خصوص اعتراض از زمین و زمان، به همین باور اسطوره‌ای برمی‌گردد.

نسوی موقعی که خود را در احاطه بلا و حصر دشمن می‌بیند، رضایت به قضای الهی می‌دهد و از مضمون «تقدیر» با وجوهی متنوع یاد می‌کند و اساس تفکر خود را به ظهور می‌رساند، تقابل تقدیر و تدبیر و برتری تقدیر به حکم «الْعَبْدُ يَدْبِرُ وَاللَّهُ قَدَرٌ»^۱ از جمله مضامینی است که در *نفثه‌المصدر* به‌وفور به آن پرداخته می‌شود: «حسابی که به ده انگشت تدبیر بر هم گرفته بودم، به یک ایمای تقدیر بر هم زده شد» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۱۰۰).

وی متذکر می‌شود، تقدیر و سرنوشت کار خود را کرده، بنابراین اندیشه دیگر کارگر نیست و تدابیر را تحت سلطه تقدیر بی‌اثر می‌داند: «تدبیر در میدان تقدیر چون گوی سرگردان شده» (خرندزی، ۱۳۷۰: ۲) او غفلت‌ها، سوء عملکرد مخدومان، فرماندهان و لشکریان را به گردن

۱. بنده، تدبیر می‌کند و خداوند تقدیر می‌کند.

تقدیر می‌اندازد: «و تقدیر آسمانی پرده غفلت و رای رأی و بصیرت فرو گذاشت تا جاده مصلحت که کوران بدان راه برند، بر اهل بصیرت بپوشانید» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۱۷). این اعتقاد که هیچ‌کس نمی‌تواند قضای الهی را برگرداند موجب شد، کارگزاران خوارزمشاهی در خواب غفلت فرورفته، دست به انجام اموری بزنند که پایه و اساس مملکت را از ریشه بخشکاند. نصیحت‌ناپذیری عمال دولتی، به قدری بود که اشخاص نیک‌خواهی همچون نسوی را برانگیخت، علی‌رغم اطلاع از وخامت اوضاع زمانه، هم‌رنگ جماعت شده، دم برنیاورند، زیرا سعادت‌مندی نبود تا خیرخواهی‌شان را به سمع قبول و گوش شنوا بشنود؛ بنابراین عامل گوش ناشنوا و پندناپذیر حکام از دید وی چیزی جز بخت خفته و مشیت الهی نیست. «من بنده به زبان فصیح به گوش آن گوش‌آنگندگان نصیحت‌ناپذیر فرومی‌خواندم که وقت احتیاط و حذر است» (همان: ۳۹) حتی سقوط سلطنت جلال‌الدین را به پای سرنوشت محتوم می‌پندارد، «شاه ناباخته مات گشته، بی‌خبر از آن‌که حاکم قضا سرنوشت کل حی سیموت مسجل کرده است» (همان: ۷۴).

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت، تاریخ‌نگاری این عصر قادر نبود خود را از سلطه تقدیرگرایی‌رهایی بخشد. اعتقادات شریعت‌مدارانه نسوی در مسئله مشیت الهی، سیطره علوم نقلی بر علوم عقلی در عصر او، تأثیر واقعۀ هجمه مغولان و کشتار وسیع و بی‌حد و اندازه مردم، ویرانی اسف‌بار شهرها و روستاهای آباد، نبود یک حکومت واحد سیاسی و اجتماعی حاکم بر زمانه وی، سبب نوعی نگاه تقدیرگرایانه و جبرگرایانه از سوی او به تاریخ شده است که این اعتقاد باتکیه بر قلمدادکردن همه حوادث واقعۀ از طرف خداوند، به‌عنوان اصول فکری عصر هجوم مغول در اکثریت جامعه ایرانی، از عوامل مهم پذیرش ظلم و سدّ راه مقاومت علیه هجوم تاتار بود که در نغته‌المصدر با وجوه مختلف قابل مشاهده است و می‌توان آن را به‌عنوان یکی از عوامل اصلی فروپاشی سلسله خوارزمشاهی به‌شمار آورد.

خطاهای راهبردی جلال‌الدین و برادرش غیاث‌الدین

۱. سلطان جلال‌الدین، سال ۶۲۷ ق در اوج قدرت به‌سر می‌برد به‌صورتی که بر شهر مهم سوق‌الجیشی و ثروتمند اخلاط مسلط شد و گرجیان را گوشمالی سختی داد، با قتل‌عام مسیحیان گرجی، مسلمانان او را ناجی خود و اسلام قلمداد می‌کردند، از سفرای خلیفه رسماً فرمان و خلعت سلطنت را دریافت کرد و عنوانش از «جناب الرفیع خاقانی به جناب عالی شاهنشاهی تبدیل گشت و در سلک اهل فتوت درآمد. دستگاه خلافت پس از سالیان متممادی کینه‌ورزی، نسبت به خوارزمشاهیان راه صلح در پیش گرفت که جلال‌الدین با دوری‌گزیدن از

حکومت بغداد بزرگ‌ترین اشتباه تدبیر سیاسی خود را مرتکب شد.

او در ابتدای کار با فرستادن دو سفیر به بغداد خبر پیروزی بر اخلاط را به سمع خلیفه بغداد (المستنصر بالله) رساند، با در نظر گرفتن این که خلیفه به درخواست حکام شام و روم با این اقدام سلطان مخالف بود و بار دیگر ایوه و جبال را تحت تصرف خویش درآورد، عمادالدین پهلوان، حاکم جبال و شهاب‌الدین سلیمان‌شاه، حاکم ایوه که از تابعیت خلیفه رضایت نداشتند، از اطاعت دستگاه خلافت سرباز زدند و تحت تابعیت جلال‌الدین قرار گرفتند. در نتیجه، زمانی که مغولان به فرماندهی جرماغون در تعقیب او بودند، خلیفه عباسی با وجود شکایات و رنجش فرمانروایان سوریه و روم به او پشت کرد، جلال‌الدین به خلیفه پیغام داد، من میان تو و مغول مانند سدی هستم، اگر این سد شکسته شود، کار تو نیز نابسامان خواهد شد، اما سودی نداشت سرانجام در حین نبرد با مغولان سال ۶۲۸ق به قتل رسید (بیانی، ۱۳۶۷: ۲۹۸-۲۹۳).

حرکت اشتباه دیگر سلطان، حمله‌بردن به بلاد اسماعیلیه بود. در حدود الموت و قومس بسیاری از آبادی‌های ایشان را تصرف کرد، سرگرم این کار بود که مغولان حوالی دامغان به او رسیدند. به دلیل بی‌اعتنایی نسبت به زوجه‌اش و عدم نفوذ در امور وی که در عهد همسر اولش اتابک اُزبک زمامدار کلیه امور بود، وی حاجب‌علی حاکم اخلاط را دعوت به تسخیر آذربایجان کرد، بعضی از مردم آن بلاد، خصوصاً اهالی خوی، ملکه را همراهی کردند. حاجب‌علی به آذربایجان رفته، خوی، مرند و نخجوان را تصرف کرد و همراه ملکه (زوجه جلال‌الدین) به اخلاط بازگشت (آشتیانی، ۱۳۴۷: ۱۲۲-۱۲۰). علاوه بر این در اثبات بی‌دراستی جلال‌الدین و سپاهیان که اغلب سرگرم خوشگذرانی بودند، روایت می‌کند: «بعضی به خواب غفلت پهلوی بر بستر تن‌آسانی نهاده» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۴۰) به‌طور کلی برنامه مدونی برای حکومت نداشت.

۲. یکی از وظایف مهم پادشاه این است که در انتخاب اشخاص برای امور مهم نهایت تدبیر را داشته باشد و از تبعیض و اعمال سلیقه اطرافیان پرهیزد. در واقع این امر جلوه‌ای از دادگری فرمانروا محسوب می‌شد که کارگزاران را به مقتضای توانمندی و تربیت آنان برگزیند و به‌طور مستمر بر اعمال و رفتار ایشان نظارت نماید. سعدی در پندنامه‌ای شهریار را نسبت به پیامد عدول از این کار که بسیار حائز اهمیت است، آگاه می‌کند. «تفویض کارهای بزرگ به مردم ناآزموده نکند که پشیمانی آرد» (سعدی، ۱۳۶۲: ۸۷۵). در بوستان نیز همین اندرز را به حاکم توصیه می‌کند که اگر خواهان مملکتی آراسته و بسامان است، نباید کارهای بزرگ و مهم را به اشخاص تازه‌کار و بی‌تجربه بسپارد:

گرت مملکت باید آراسته مده کار معظم به نوحاسته^۱

(کوه‌کن و صفری، ۱۴۰۲: ۲۵۰-۲۴۹)

از جمله کارگزارانی که موجبات تضعیف حکومت جلال‌الدین را فراهم کرد، غیاث‌الدین محمد برادر جلال‌الدین بود. سال (۶۲۰ق) از جانب سلطان محمد خوارزمشاه حاکمیت همدان، عراق عجم، اصفهان و کرمان را بر عهده گرفت. وی توسط جلال‌الدین بار دیگر به حکومت ایالات مرکزی و قسمتی از عراق عجم دست یافت و با وجود این که فرماندهی نیمه از قوا را بر عهده داشت، به برادرش خیانت ورزیده، جلال‌الدین را به این امید که از پشتیبانی خلیفه برخوردار گردد و سلطنت را از آن خود کند، در برابر دشمن تنها گذاشت و از طریق لرستان رهسپار خوزستان شد (بیانی، ۱۳۶۷: ۲۹۴-۲۲۵).

خیانت کارگزاران و پیامدهای آن برای جامعه خوارزمشاهی

در شرح حال نسوی انتظارات اخلاقی براساس نظریات حکمای قدیم غالباً برآورده نشده، وی در برابر توحشی که مغولان ایجاد کرده بودند، ستمی که حاکمان داخلی در حق حکومت و مردم روا داشتند، وخیم‌تر می‌داند. آنان منافع شخصی خویش را در سر می‌پروراندند و به طمع دسترسی به منابع مالی یا به دست آوردن قرب و منزلتی نزد سپاه چیره به خیانت مخدوم خود روی آوردند و سعی داشتند، از این آب گل آلود ماهی بگیرند.

نسوی قبل از انقراض حکومت، در نقش یک منتقد ناصح، تصمیمات نادرست و خیانت‌های آنان را به نقد کشید، اما انتقادات وی کارگر نیامد: «چون نصیحت فسیحت بار می‌آورد و ملامت به ندامت می‌کشید، به دیده اعتبار در سرآمد کار می‌نگریستم» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۱۸)^۲، وی به شیوه طنز به تمسخر اشخاصی که خلاف با اصل خدمتگزاری به مردم ایران رفتار کردند، این‌گونه می‌پردازد: «رأی بر آن قرار گرفته که فیما بعد دستگاه، از وزیران چشم باز شسته که شرم و آرم ندانند، خالی ندارند» (همان: ۷۷)

نسوی در پی اثبات ادعا و سخن خود برای داشتن روایتی موثق و تأثیرگذار در به کارگیری آیات و احادیث، نسبت به نثرهای مصنوع عصر خویش برتری دارد. شأن نزول بیشتر آیات و احادیث به شیوه شرح و توصیف در متن با فلسفه رویدادهای عهد مؤلف، منطبق با اتفاقات

۱. (سعدی، ۱۳۶۲: ۲۵۰)

۲. جوینی نیز با زبانی ملامت‌بار و مشحون از اندرز و تأسف، به بیان ظلم و فساد حاکمان ایران پرداخته است: «افسوس، افسوس. در هر سینه‌ای که نهال مخالفت بکاری، جز خار و زخم روزگار انتظار چه میوه و پاداشی را داری» (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۳۸).

روزگار نویسنده است که برای بیان وضعیت اخلاقی مردم جامعه و کارگزاران در طول نبرد با مغولان به استناد روایات و آیات پرداخته و در سخن وی به صورت عقده‌گشایی تجلی می‌یابد، این شیوه پیشینه دیرینه‌ای در بین نویسندگانی مانند نسوی، عطاملک جوینی و... دارد که پژوهشگر به توصیف آن‌ها می‌پردازد.

۱. صاحب آمد «ملک مسعود»

از جمله عمال جلال‌الدین (ملک مسعود) صاحب آمد از پادشاهان دیار بکر بود، دائماً به دربار سلطان نامه می‌نوشت و ابراز ارادت می‌نمود. در ابتدای کار دولت که امور بر وفق مراد و مرام بود، خدمتگزار خوبی بود و «در سلک انتظام» (همان: ۵۸)، با بحرانی شدن اوضاع حکومت توسط مغولان به دنبال منافع شخصی خود برآمده، دشمنی خود را علیه سلطان علنی کرد. «و كَمْ مُدَّعٍ مَّخْضٍ الْوَدَادِ يَمِينٌ، و بَدَوَاعِي خِيَانَتِ دَعَاوِي هَوَى و وَّلَا- اهل ایمان بر آن است» (همان: ۵۸) و چه بسا کسانی که دعوی دوستی محض و بی‌شائبه کنند و حال آن‌که دروغ می‌گویند.

وی نه تنها پناهگاهی امن برای مسلمانان نبود، بلکه در حق آنان نهایت ستم را روا داشت. از جمله کارهای قبیح و غیراخلاقی که نمی‌توان اثر مخرب آن را در تاریخ به باد فراموشی سپرد، فروختن زن و فرزند مسلمانان در بازار برده‌فروشان است، «شهری از آیامی با شوهر جوشان و خلقی از یتامی با مادر و پدر خروشان. در غایت آزمندی، خسیس طبع و فرومایه بودن صاحب آمد همین بس که بدانیم، اگر به‌طور مثال خرده‌طعامی در بن دندان آن گرسنگان سراغ می‌کرد تا آن را به عنف از میان دندان آنان بر نمی‌کند آرام نمی‌نشست»^۱.

«خُلالاتِ تُغُورِ از بُنِ دَنَدانِ گَرسَنگانِ بَرکنند.» (همان: ۶۱) نسوی در شرح صفات مذموم بارز «صاحب آمد»، بیان می‌کند در بازگویی اعمال زشت و صفات قبیح نامردمان و بدکاران، به حکم «أذْكَرُوا الْفَاسِقَ بِمَا فِيهِ» و حدیث پیامبر (ص) که «لَاغِيْبَهُ لِّلْفَاسِقِ» (همان: ۶۲) لزومی به استغفار و اعتذار نیست. تا همگان از خبث طینت وی آگاهی یافته و از هم‌صحبتی با او بپرهیزند. خیانت‌گری این شخص و هم‌دستی او با مغولان، سبب شد زمانی که جلال‌الدین و همراهانش از جمله نسوی به حوالی شهر آمد رسیدند، مغولان با طراحی قبلی به آنان حمله‌ور شده، تعداد زیادی از همراهان سلطان را کشتند.

۱. شیخ احمد منینی در الفتح الوهیبی علی تاریخ اَبی النضر العتبی: ۴۰۹/۲ در شرح «خُلالاتِ التُّغُورِ» گوید: «الْخُلالة: ما بقی بین الاسنان و یقال: فلان یأکل خُلالته، اى ما یخرجه من بین أسنانه اذا تخلل، و الثغر ما تقدم من الأسنان».

۲. شرف‌الملک ابوالقاسم جندی

شرف‌الملک وزیر ناکارآمد و دیوصفت، فتنه‌انگیزی‌های زیادی در حق مردم رواداشت، هنگامی که نسوی «در عراق مشغول انجام وظایفش بوده، از روی دشمنی، مقام کتابت او را به شخصی گمنام و ناآگاه واگذار کرد که اصلاً شایستگی این مقام را نداشت» (زارع، ۱۳۸۴: ۱۲۱). وی این کار را نشئت‌گرفته از حسادت و عداوت وزیر «شرف‌الملک» به حساب می‌آورد. «تا در نوبت غیبت عراق - قرار منصب کتابت - با جانب او نهاد» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۱۴).

اولین شخصی است که نسوی با جسارت تمام وی را مورد هجو قرار می‌دهد و به دلیل دشمنی، نفاق و حيله‌گری او به ستوه آمده، از او به پادشاه شکایت می‌کند. وی بیان می‌کند، درست زمانی که به یاری او و افرادی چون ابوالقاسم الجندی نیاز داشتیم، نه تنها کمکی نمی‌کرد، بلکه «در کمین فرصت خزیده، کمان قصد تا گوش کشیده - هزارگونه دام جهت کسر حال من نصب کرده» (همان: ۱۲) در سیره جلال‌الدین وی را در دوران گمنامی «یلدرجی» می‌نامیدند.

نخستین شغل وی نایب استیفای «جند» بود که بعدها به وزارت جند نیز ارتقا یافت، لقب شرف‌الملک را این موقع دریافت کرد. در این مدت چهار سال بر طبق گزارش نویسنده انواع ستم‌ها را بر رعیت رواداشت زمانی که سلطان در سفر بخارا به جند وارد شد، اهالی دست تظلم‌خواهی پیش وی بردند و سلطان دستور تنبیه او را صادر کرد، اما او از بیم جان متواری شده، به بخارا رفت که جانشین او را به کیفر رسانده، کشتند.

بعد از بخارا به طالقان و سلطان به دنبال هجوم مغول به هند رفت. در این حادثه عدّه کثیری از رجال کشته شدند. از جمله وزیر شمس‌الملک شهاب‌الدین الپ هروری بود که در نتیجه دیوان بدون رجلی کافی ماند. در چنین احوالی او را به وزارت برداشتند. دیگر کسی جرئت ایستادگی در برابرش را نداشت. هر جا که می‌توانست به ستم مالیات‌ها را می‌گرفت و سلطان بدون دادن رتبه و وزارت به وی، تنها به لقب شرف‌الملک اکتفا می‌کرد و نزد سلطان هرگز مزایای وزارت در نشست و سر سفره بودن را کسب نکرد» (نسوی، ۱۳۶۶: ۱۳۷-۱۳۴).

نسوی در رابطه با خیانت‌هایی که کارگزاران سلطان جلال‌الدین نسبت به او روا داشتند و کار را بر وی سخت‌تر کردند به حدی که مجبور می‌شد علاوه بر مقابله با مغولان و آشوبگری‌های آنان، با این دست از افراد که بر هم زنده نظام بودند به مقابله بپردازد، روایت می‌کند: «جمعی از سپاهیان و شرف‌الملک از جلال‌الدین روی گردان شده علیه او دسیسه می‌کردند، شرف‌الملک فرستاده‌ای را همراه مجیرالدین کرد با پیام‌های خلاف آنچه جلال‌الدین گفته بود و تلاش کرد دشمنی‌های قدیم بین دو طرف را زنده کند و صلح و دوستی آن‌ها را بر

هم زند.

شرف‌الملک تصمیم گرفت با سلطان علاء‌الدین کی‌قباد و ملک‌اشرف روابط دوستانه برقرار کند و در آذربایجان به نام آن‌ها خطبه بخواند؛ بنابراین نامه‌هایی برای آن‌ها فرستاد و نسبت به آن‌ها اظهار اطاعت کرد و جلال‌الدین را مخدول و ظالم نامید (نسوی، ۱۳۸۸: ۲۵۰-۲۴۷).

۳. اوترخان

اوترخان (برادرزاده سلطان جلال‌الدین)^۱ حاکم اترار شخصی بود که با فرستادن و کشتن فرستادگان چنگیزخان زمینه را برای انتقام‌گیری او فراهم کرد. زیدری بدون توصیف چگونگی حمله مغول و حتی بدون این‌که نامی از اوترخان ببرد؛ از او با صفت‌هایی پوشیده یاد می‌کند که تنها با شرح و تفسیر می‌توان منظورش را دریافت «از خبائث آن بد رگ که دریا را نجس گرداند، ایراد کردم» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۶۳). «مَدَلَّتِ چارپایی بسیار کشیده تا از مَنَزَلَتِ خری فراتر آمده» (همان: ۷۶).

مراد از این عبارات اوترخان است، نسوی درباره بی‌کفایتی اوترخان که برگرفته از مرغ‌دلی وی می‌باشد، نسبت «بَثْبِی» به وی می‌دهد. «بَثْبِی» حیض نادیده و بالغ مردی نارسیده بود و لشکری را در صدد مقدمی ایشان بود، بازآورده» (همان: ۳۸). با استناد نسوی به شرح و توصیف حدیث «الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلِّ الْسُّيُوفِ»^۲ (بهشت زیر سایه شمشیرها باشد) (همان: ۱۱) درمی‌یابیم از منظر نسوی مُحاربه با دشمنان میهن بسی ارزشمند و قابل ستایش است. از این رو، سپرانداختن و عنان‌گرد کردن هنگام جنگ و دفاع از وطن را در برابر حمله مغولان نکوهیده است و خیانت افرادی که در آن عصر تیری در عرصه پیکار پرتاب نکردند، مایه عار و ننگ قلمداد می‌کند. مراد نسوی از این عبارات «اوترخان یا اترخان (یکی از شخصیت‌های ناموجه و منفور عصر خوارزمشاهی که زیدری... به او القابی نظیر (مُخَنَّث) می‌دهد» (دریاباری، ۱۴۰۱: ۸۰-۶۳).

۱. عاقبت جهت تمامی عدد بیست‌وهفت به دو ملک دیگر حاجت بود، به برادرزاده خود «اوترخان» و وزیرالدوله، نظام‌الملک، تمام کرد (زیدری، ۱۳۹۴: ۳۳؛ دریاباری، ۱۴۰۱: ۸۰-۶۳).

۲. در صحیح بخاری، جلد ۴، کتاب الجهاد، صفحه ۲ بدین صورت آمده: «و اعلموا أن الجنة تحت ظلال السُّيُوفِ» یا ثعالبی در ثمار القلوب، صفحه ۵۰۰ عنوان «ظل السُّيُوفِ» آورده: «فی الخبر: لاتهموا فی لقاء العدوِّ و اسألوا الله العافیة فإذا لقیموهم فاصبروا و اعلمو أن الجنة تحت ظلال السُّيُوفِ»

- در امثال و حکم، جلد ۱، صفحه ۲۴۰ و اخلاق محتشمی، صفحه ۴۴، این حدیث در صحیح مسلم، کتاب الجهاد، جلد ۵، صفحه ۱۴۳، نیز آمده است.

جلال‌الدین از سر بی‌تدبیری، اوترخان را به فرماندهی چهارهزار سوار «بر سبیل یزک» پیشاپیش لشکر فرستاد، اما او علی‌رغم حضور چهارهزار نفر نیزه‌گذار نتوانست، در برابر مغولان مقاومت کند و فرار را بر قرار ترجیح داد، زیدری بدون توصیف این شرمساری تاریخی به اشارت سربسته در *نفته‌المصدر* بسنده می‌کند و تنها به افسوس خوردن خویش از خیانت به سلطان سخن می‌گوید: «افسوس که به نامردی ناجوانمردی سُور و بارویِ مَلت... به باد بر دادند» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۴۵).

طبق روایات جوینی افرادی که مدعی هستند و طبل توخالی با افرادی که بنده عمل هستند و سخن آنان با عملشان هماهنگ است، بسیار متفاوت‌اند. جوینی دربارهٔ جیونی اوترخان روایت می‌کند: «سلطان «بوقوخان» را به‌عنوان پیش‌قراول بازگردانیده بود تا از مراجعت و شتاب لشکر مغول یک بازرسی به عمل آرد»^۱ (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۳۹).

از دیگر صفات رذیلهٔ اخلاقی اوترخان سست‌تدبیری اوست که نسوی این‌گونه قلم بر کاغذ رانده است، «تقریر آن سست‌تدبیر نه‌چنان جایگیر آمده که تحذیرِ ناصح کارگر آید» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۳۹). مراد اوترخان است که جلال‌الدین پی به جیونی و ترسویی شخصیتش پی نبرده، او را فرد دلاور و قدرتمندی تصور می‌کرد و همین امر موجبات نابودی سلطنت خوارزمشاهیان را بیشتر فراهم کرد.

۴. جمال‌علی عراقی^۲

زیدری با زبان هجو به شرح خیانت‌ها و شکنجه‌گری‌های ناهلانی همچون جمال‌علی عراقی شخص خسیس طبع و خیانت‌پیشه‌ای می‌پردازد که به‌هیچ صراطی مستقیم نبود و روی مدارا و نرم‌خویی نمی‌شناخت، منصب استیفای دولت را برعهده داشت؛ ولی شایستگی جایگاهش را نداشت، از همراه شدنش با مغولان، بدون اینکه نویسنده نامی از آن ببرد؛ چنین توصیفی دارد، «آن صاحب‌منصب ناگهان، خواجه نابیوسان، نانِ مردمان به دبیرستان برده و دوات دیگران به دیوان آورده - خود را اُخوعلی گوید» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۷۶).

زیدری با انتخاب این واژگان عاطفی و نیازمند تفسیر، به خیانت حاکمی از یک ناحیه در

۱. «وی وقتی به آذربایجان رسید، خبر دادند که از عراق نیز کوس مخالفت زده‌اند و از ایشان نه در این نواحی اثری و نه در این حدود خبری است. بوقوخان بی‌توجه به احتیاط‌های لازم راه که بر امان و امرای دولت واجب است بازگشت و به سلطان غیبت مغول را بشارت داد» (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۳۹).

۲. نسوی در اثر دیگر خویش، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، دربارهٔ انتصاب جمال‌علی عراقی پس از کسب مقام استیفا از نسوی سلطان اشاره می‌کند (خرندزی، ۱۳۸۹: ۲۷۷).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۴، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۳ / ۱۶۵

بزرگ‌گناه تاریخی اشاره می‌کند و دریافته که در برابر چنین کسانی که نان به نرخ روز خور هستند «الْخَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ» (همان: ۲۲) باید سکوت کند. «چه دلسوزی نداری که موافقت نماید.» (همان: ۶۶)

در سیره جلال‌الدین^۱ فصلی در باب تفویض منصب استیفا به جمال‌علی عراقی و مقدمات آن، ذکر می‌کند که در اوان محاصره اخلاط^۲ پس از درگذشت صاحب دیوان شمس‌الدین محمد مستوفی جوینی، جمال‌علی عراقی^۳ که پیش‌ازین نیابت شرف‌الدین وزیر عراق را در پاره‌ای از مهمات دیوان در آن سرزمین بر عهده داشت.

جلال‌الدین که از خطاهای شرف‌الدین، دزدی‌ها و خیانت‌های مُشرف و خازن آگاهی یافته بود، در برکشیدن وی تصمیم داشت، آنان را به صحبت مردی سخت بی‌آزم و خیانت‌پیشه که مدارا و نرم‌خویی نشناسد، دچار کند به‌گونه‌ای که کردار ناپسند وی موجب اعتراض شد و اصحاب دیوان را از مشاغل دیوانی روی‌گردان ساخت و وجوه گزاف صرف می‌کردند که استعفای خدمت ایشان از دیوان پذیرفته شود.

۵. احمد ارموی

نسوی در مسیر فرارهای متعدد از شهرها پدیده‌ها را با تجارب خود به تصویر کشیده است، این شخص با وی دشمنی دیرینه‌ای داشت، در توصیف اخلاق مذموم او می‌گوید: در شرایط فعلی جامعه که درد اصلی آن استیلای کشور توسط مغولان است، شاید کسی به فکر دشمنی قدیم نباشد، ولی برای ناکسانی چون احمد ارموی که شخصی کینه‌ورز بود، قانون دیگری وجود دارد؛ «اما در این حال که حادثه حدیث عداوت‌های قدیم از ضمایر بیرون کرده، کجا در حساب بود که در این سَرِ وقت که مردم سَرِ سر ندارد دشمنی‌گی که نبود از سر‌آغاز گیرد. احمد ارموی آن گاوریش خرطبع» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۸۴) در جای دیگر نقل می‌کند، احمد

۱. به طبع حافظ احمد حمدی.

۲. اخلاط یا خلاط در ساحل غربی دریاچه وان از بزرگ‌ترین شهرهای ارمنیه (ارمنستان) به‌شمار می‌آید. مستوفی در وصف آن گوید: شهری است واقع در جلگه‌ای، بارویی دارد و باغستانی در اطراف آن است و مسجد جامع آن در بازار ساخته شده، در فصل زمستان سرمایی سخت دارد و شهری بسیار پرجمعیت است رودخانه‌ای از میان شهر می‌گذرد و پلی دو جانب رود را به هم متصل می‌سازد» «سرزمین‌های خلافت شرقی» (یزدگردی، ۱۳۸۹: ۱۹۷ و ۲۷)

۳. سیره جلال‌الدین، طبع حافظ احمد حمدی صفحه ۳۱۵ و ۳۱۶. در تاریخ جهان‌گشای جوینی جلد ۲، صفحه ۲۸۰ سطر ۲۰-۱۷ و صفحه ۲۸۱ سطر ۱-۱۶ در ضمن بیان احوال شرف‌الدین خوارزمی و شرح قبایح سیرت وی، به ظلم و عدوان و شوم‌پی‌ای جمال‌علی اشارتی شده است. رک. صفحه ۸۰ سطر ۱۳-۷ و ۸۱ سطر ۴-۱.

أرموی جمال‌علی عراقی را تحریک کرده به دنبال من فرستاد که اگر زیدری را دستگیر کنیم می‌توانیم با مال و اموال او برج و باروی شهر اربیل^۱ را محکم کرده دوباره بسازیم. نیمه‌شب از آمد به قصد عازم شدن به سوی خوی به راه افتادم که ناگاه به فرمان جمال‌علی عراقی در انحصار ده پانزده سوار که به صورت ناشناس قصد جانم کرده بودند، راه بر من گرفتند، مرا مجروح کردند، در برف و سرمای شدید برهنه و بی‌هوش، با دست‌وپای بسته رها کردند. «چون نطقِ گِردِ میان درآمده» (همان: ۸۶)، با این اوصاف جان به سلامت بردم. نسوی برای به تصویر کشیدن این خیانت به حدیثی از پیامبر (ص) که دربارهٔ ابتدای خلقت آدمیان می‌فرماید: «حُفَاهُ عُرَاهُ كَمَا بَدَأَكُمْ بَدَأَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۲ (خرندزی، ۱۳۸۹: ۹۲-۹۱)، برهنه پا و برهنه تن همچنان که نخستین بار (و در آغاز) شما را بیافرید، استناد می‌کند.

۶. خیانت‌گری مردم

از جمله حقوق حاکم بر مردم، آن است که نسبت به وی وفادار و متعهد مانده و او را در زمینهٔ مدیریت جامعهٔ تنها رها ن سازند، اما با حملهٔ خانمان‌سوز چنگیزخان، دیگر جایی برای انسانیت باقی نماند. خیانت‌گری در بین آحاد مردم گسترش یافت و حاکمان هرکدام حاکمیت گوشه‌ای از مملکت را بر عهده گرفته، به چپاول مشغول بودند:

الف. خیانت‌گری مردم گنجه

خیانت یعنی انسان در انجام عهدی که بسته است، قصور کند و مخالفت با حق و پیمان در

۱. اربیل یا اربیل: قلعتی حصین و شهری بزرگ است در پهنه‌ای وسیع و قلعت آن را خندقی ژرف است، لکن باروی شهر از دو سوی در نیمهٔ آن قلیعت بریده گردد (چنان‌که بارو تنها نیمی از شهر را برگرفته است) این قلعت شهری است بزرگ با طول و عرض زیاد که امیر مظفرالدین کوکبوری به عمارت بنای بارو و بازارها و قیساریه‌های آن قیام کرده است. وی در آنجا اقامت گزید و با اقامت وی بازار آن قلعت رونق یافت و وی را شکوه و هیبتی به هم رسید و با شهامت و تجریت وافری که داشت چندان با پادشاهان (زمان) در پیچیده و در نبرد با ایشان دندان افشرد که از وی بهراسیدند و هم بدان سبب جانب وی محفوظ و مصون بمانند. غریبان و آوارگان از خانه بدان دیار روی آوردند و در آنجا سکنی گزیدند تا آن‌که صورت شهری بزرگ به خود گرفت» (معجم‌البلدان، ۱/ ۱۷۳ و ۱۷۲)

۲. غزالی در *احیاء علوم‌الدین* در عنوان «صفه أرض المَحْشَرِ وَ أَهْلِهَا» جلد ۴، صفحه ۳۸۶، سطر ۲۱ و ۲۲ آورده: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يُبْعَثُ النَّاسُ حُفَاهُ عُرَاهُ عُرَاهُ لَأَنَّ... ر.ک: «النَّهَائِيه فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ» ذیل ماده (غ ر ل) - «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی» جلد ۱ (۱-ح)، صفحه ۴۷۰ و ۴۸۳ و جلد ۲ (خب-سنر)، صفحه ۷۲. یکی از آن‌ها که به دام من بسته بود و به بالای من گرفتار، بند خویش باز کرد و به نزدیک من آمد. بند می‌گشاد و به زبان حال.

پنهانی است، همان عمل زشت و خیانتی که مردم گنجه علیه کارگزاران خوارزمشاهی مرتکب شدند. نسوی متذکر می‌شود، عده‌ای از مردم گنجه که سر از طاعت سلطان برمی‌تابند، به‌منظور خوش‌خدمتی در حق مغولان، دست به کشتار جمعی از منتسبان درگاه می‌زنند و سرهای آنان را می‌برند تا علاوه بر به چالش کشیدن مرکز متزلزل، گرایش خود را به دشمنان به اثبات برسانند: «از گنجه بیرون آمدن و زُود کارد و سقاط کشیدند» (خرندزی، ۱۳۸۹: ۲۵).

برای شرح این ماجرا در سیره جلال‌الدین آورده است، جلال‌الدین در هند برای دلجویی امیرانی که همراهش بودند وعده می‌داد، وی هنگامی که بر عراق و خراسان مستولی شد، سعی کرد وعده‌های خود را عملی کند، اما مردم گنجه خیانت‌هایی در حق او روا داشتند: «هنگام بازگشت سلطان به گنجه، سه نفر از فدائیان، ناگهان بر اورخان جسته، وی را بیرون شهر کشتند» (نسوی، ۱۳۶۶: ۱۱۷). از حربه‌های اسماعیلیان در مقابله با دشمنان، استفاده از ترور^۱ بود، خلعتبری درباره ماجرای کشتن اورخان ذکر می‌کند، «سال ۶۲۴ق سه تن از فدائیان اسماعیلی موفق به ترور اورخان^۲ شدند و قصد جان شرف‌الملک وزیر سلطان جلال‌الدین را داشتند، ولی او را در سرایش نیافتند» (خلعتبری، ۱۳۸۰: ۹۶).

ب. مردم زوزن

خیانت مردم زوزن هنگامی آغاز گشت که سلطان در تیررس دشمنان قرار گرفته بود و می‌خواست از شر هجوم مغولان وارد زوزن شود، ولی اهالی زوزن وی را تهدید به سنگ‌باران کردند: «سلطان وقتی به زوزن رسید؛ چون از محبت، خانه بزرگان وفادار زوزن، نیرنگ گشاده دید به «ماتیرناباد» رفت» (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۱۹). سلطان جلال‌الدین علی‌رغم «فتحی که از راه بیابان خوارزم هنگام روبه‌رو شدن به یک عده ۷۰۰ نفری از مغولان با یک حرکت به دست آورده بود، چون نتوانست در خراسان سپاهیان کافی گرد آورد بعد از قلیل مدتی اقامت در نیشابور به شهر زوزن که در ولایت قهستان قرار داشت و تا قاین سه روز فاصله داشت، آمد. مردم زوزن او را به شهر راه نداند، ناچار به حدود شهر بُست و از آنجا به هرات رفت» (اقبال

۱. از جمله قتل‌هایی که اسماعیلیان مرتکب شدند، می‌توان به قتل (خواجه نظام‌الملک در سال ۴۸۵ق) یا ترور قول‌ارسلان، اتابک آذربایجان و شهاب‌الدین غوری، شمس‌الدین غوری، شمس‌الدین هروی، وزیر سلطان تکش یا طرح کشتن فخر رازی و... اشاره کرد (تاریخ جهان‌گشا، ۱۳۹۵: ۴۲/۳).

۲. ابن‌اثیر درباره خیانتگری مردم گنجه و مرگ اورخان نقل می‌کند، کشته‌شدن این سردار دلاور برای جلال‌الدین بسیار سنگین تمام شد، چنان خشمگین شد که برای تسلی خود وادار شد، «بر شهرهای اسماعیلیان بتازد از حدود الموت تا حدود کردکوه؛ جلال‌الدین همه را ویران ساخت» (خلعتبری، ۱۳۸۰: ۹۷).

آشتیانی، ۱۳۴۷: ۵۰)

پ. خیانت گرجیان^۱

گرجیان از جمله مردمی بودند که با اطلاع یافتن از شکست اتابک اوزبک قصد داشتند پس از درگیری با سلطان جلال‌الدین و فراری دادن او از شهر تبریز این شهر را تحت محاصره درآورند سپس به بغداد رفته، جاثلیق را جانشین خلیفه بغداد و کلیساها را جایگزین مساجد کنند، اما هرگز به مقاصد پلید خود دست نیافتند: «کافران گرجی در نظر داشتند، سلطان را برانند و ملک تبریز را تسخیر کنند، خبر که به سلطان رسید، در نقطه‌ای به نام «دره کربی» ایشان را دستبرد عالی زد» (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۲۹).

نسوی با تأسف بسیار در سیره جلال‌الدین وخامت خیانت‌گری گرجیان را تشریح می‌کند به گونه‌ای که هر مخاطبی را از سرانجام شوم خیانتی که گرجیان در آن گرفتار شدند، به تأمل وامی‌دارد: «در این گیرودار جنازه چهارهزار گرجی، زمین مصاف را فرش گشت و پادشاه بر تلی بایستاد و گرجیان را بند در نهاد» (نسوی، ۱۳۶۶: ۱). اقبال آشتیانی در توصیف خیانت گرجیان آورده است، طی شکست‌هایی که گرجیان از مسلمین شروان و آذربایجان خوردند ملول بودند و با شنیدن این خبر که ممالک اتابک اوزبک به تصرف جلال‌الدین درآمده است، «به جهت انتقام و گرفتن سهمی از ممالک اتابکی، لشکری به طرف مناطق اران^۲ و آذربایجان^۳

۱. گرجی‌های ایران یکی از قومیت‌های ساکن ایران هستند که نیاکان آن‌ها عمدتاً به دلیل مقاومت در برابر پادشاهان ایران، از مناطق قفقاز و گرجستان، به ایران کوچانده می‌شدند، به طوری که در طول حکومت سلسله‌های صفویه، افشاریه و قاجاریه گرجی‌های بسیاری در نواحی مختلف ایران پراکنده شدند و بیشتر آنان در شهرستان‌های فریدن، فریدون‌شهر و بوئین میان‌دشت استان اصفهان سکونت دارند و امروزه پس از گذشت بیش از ۴۰۰ سال، گرجی‌های مناطق ساحلی شمال ایران، خراسان خوزستان، فارس، سمنان و سایر نقاط ایران از نظر فرهنگی، زبان، آداب و رسوم با بومیان منطقه ادغام شده‌اند، اما گرجی‌های مناطق غرب اصفهان به واسطه سخن گفتن و آداب و رسوم قابل شناسایی هستند (ویکی‌پدیا).

۲. اران: (arran) یا الران (al.ran)، نام عربی ناحیه‌ای قدیم در قفقاز، کمابیش مطابق ناحیه قدیم آلبانیا. در قرن ششم میلادی خاندان مهرگان، از نجبای ایران، با عنوان ایران‌شاه، بر آن حکومت داشتند و در آن زمان اران از شروان جدا بود. در خلافت عثمان به دست اعراب افتاد؛ در قرن چهارم قمری مرکزش بردغه بود؛ کمی قبل از ۳۳۲ق، ایران‌شاه محمدبن یزید شروان و دربند (باب‌الابواب) را ضمیمه اران کرد، ولی در قرن بعد شروان از اران جدا گردید و پایتخت اران به گنجه منتقل شد. از زمان مغول قسمت جنوبی اران قراباغ خوانده می‌شود (مصاحب، ۱۳۸۳: ۸۴ / ۱).

۳. گرجی‌ها با اطلاع از خبر هجوم جلال‌الدین، پیغام دادند مغولان علی‌رغم اینکه بر خوارزمشاه غلبه یافته بودند در برابر گرجیان سپر انداختند اما زمانی که مشاهده کردند، «جلال‌الدین در حمله به سرزمین ایشان مجدانه عمل

رهسپار کردند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۷: ۱۱۷).

ت. خیانت اخلاطیان

زمانی که جلال‌الدین از اخلاط^۱ عازم رفتن به بغداد شد، بزرگان اخلاط برای ممانعت از ورود مجدد سلطان به شهرشان، دیوارهای شهر را بلندتر و محکم‌تر کردند و حاضر نشدند، سلطان را که عزم ورود به شهر اخلاط را داشت، داخل شهر بپذیرند، به دلیل سرپیچی آنان سلطان با پرتاب سنگ به وسیله منجنیق به شهر حمله‌ور شد: «بار اول که سلطان از اخلاط به عزم عراق بازگشت، والیان آنجا حصار را برافراشتند و باره آن را انباشته کردند»^۲ (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۳۵).

خواهد کرد، با قریب ۷۰۰۰۰ نفر سپاهی به بلاد اران حمله‌ور شدند. جلال‌الدین به طرف جنوب دریاچه سوان (Sevan) گوگجه حالیه حمله برد و شهر تووین (Tovin) یا ذوین از بلاد اسلامی نزدیک ایروان حالیه را که گرجی‌ها تصرف کرده بودند پس گرفت. سلطنت گرجستان در دست زنی به نام رُوسودان (Roussoudqn) (۶۴۵ - ۶۲۰ق) بود. سلطان در محل گرنی (Garhni) از بلاد قدیم ارمنستان و جنوب دریاچه سوان بر قشون گرجی غلبه یافت و دو برادر که سرداری قسمت مقدم آن قشون را برعهده داشتند، یکی ایوانی و دیگری شلوه نام داشت دستگیر کرد و گرجیان گرفتار شکست عظیمی شدند؛ به طوری که قریب ۲۰۰۰۰ نفر به درک واصل شدند. جلال‌الدین تا حدود سرحد بلاد آبخاز تاخت و می‌خواست به تفلیس حمله‌ور شود، ولی چون جمعی از مردم تبریز به هواخواهی اتابک اوزبک قیام کرده بودند، به آذربایجان بازگشت.

در جایی دیگر هنگامی که جلال‌الدین مدتی را در موقان گذراند، عده‌ای از قشون خود را به تسخیر شهر لوری از بلاد مشرق دریاچه ایروان اعزام کرد، آن شهر را تصرف کرده، به حدود بحیره (دریاچه) ایروان نزدیک شدند، ولی گرجیان شبانه بر آنان شیبخون زده، جماعت را منهزم کردند و ملکه گرجستان و سردارش ایوانی از طوایف گرجی، ارمنی والان، سریر و لزگی، قیجاقی و سوان قریب ۴۰۰۰۰ نفر سپاهی^۳ پریشانی خاطر جلال‌الدین را که در آن زمان سلاح جنگی و سپاه کافی برای مبارزه نداشت را فراهم ساختند (آشتیانی، ۱۳۴۷: ۱۲۸-۱۱۷).

۱. اخلاط (axlat) یا خلط (xelât)، شهر (جم ۱۲۴: ۳)، ترکیه، بر گوشه دریاچه وان، ویرانه‌های شهر قدیم اخلاط نزدیک آن است. شهر اخلاط ظاهراً در زمان سلطان سلیم به تصرف دولت عثمانی درآمد. در ۹۵۵ق، شاه‌طهماسب صفوی آن را با خاک یکسان کرد. در زمان سلطان سلیمان، عثمانیان در محل آن قلعه‌ای بنا کردند و به تدریج شهر جدید برپا شد (مصاحب، ۱۳۸۳: ۱/ ۶۸). اخلاط یا خلط در ساحل غربی دریاچه (وان) از بزرگ‌ترین شهرهای ارمنیه (ارمنستان) به شمار می‌آمد. مستوفی در وصف آن گوید: شهری است واقع در جلگه‌ای، بارویی دارد و باغستانی در اطراف آن است و مسجد جامع آن در بازار ساخته شده، در فصل زمستان سرمایی سخت دارد و شهری بسیار پرجمعیت است رودخانه‌ای از میان شهر می‌گذرد و پلی دو جانب رود را به هم متصل می‌سازد» (بزدگردی، ۱۳۸۹: ۱۹۷ و ۲۷).

۲. وقتی سلطان آنجا رسید، برای آگاهی دادن از آمدن خویش رسولانی را به اخلاط فرستاد و شرفیابی‌شان را درخواست کرد. بیگانگان شهر که حاکمان آنان بودند، از قبول آن ندا ابا نمودند و آغاز مخالفت نهادند. دروازه‌ها را بستند و ندانستند که بر بخت خود لگد می‌زنند و از خار و خشک بستر می‌سازند- ایشان (حکام شهر اخلاط) پنهانی پیک‌های تندی را به بغداد، روم و شام می‌فرستادند تا نزد سلطان میانجی‌گری کنند. امیرالمؤمنین المستنصر

در تشریح خیانت اخلاطیان در سیره جلال‌الدین آمده است، «سپاهیان جلال‌الدین قبل از رسیدن سلطان وارد نواحی اخلاط شدند و قریب به یک روز آنجا اقامت گزیدند تا سلطان جلال‌الدین از نخجوان بازمی‌گردد»^۱ (نسوی، ۱۳۶۶: ۱۵۹).

با اطلاع یافتن از وقایع دردناک تاریخ خوارزمشاهی درمی‌یابیم اگر مردم آن روزگار در حق یکدیگر خیانت نمی‌ورزیدند و دست دوستی به دست دشمن فتنه‌گر نمی‌دادند، شاید سرنوشت و تاریخ سرزمین ایران به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد، اما افسوس از این‌که کارگزاران سلطان جلال‌الدین، مردم، گنجه، زوزن، اخلاطیان و گرجیان، به این درک از وقایع زمانه نرسیدند که روزی خواهد رسید که خیانت‌هایشان دامنگیر خودشان می‌شود. آنان با رویه خیانت‌پیشگی و گسترش رذالت‌های اخلاقی که در پیش گرفته بودند، فاتحه خود را خواندند و نیرو و توانی که می‌بایست صرف سرکوبی و بیرون‌راندن دشمنان فتنه‌گر می‌شد، صرف سرکوبی مبارزان سرزمین خودی کرده، موجبات تضعیف حکومت جلال‌الدین و فروپاشی سلسله خوارزمشاهی را فراهم ساختند.

نتیجه‌گیری

کتاب *نفثه‌المصدر*، علاوه بر بهره‌مندی از وجوه گوناگون یک دوره تاریخی، دارای نگاهی ویژه به تاریخ خوارزمشاهیان از ابعاد مختلف است که جنبه‌های سیاسی، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی را دربر گرفته و امتیاز خاصی به اثر او از جهت جامعیت ارائه مطالب بخشیده است. بنابر مطالب مذکور، پایبندی به اصول و ملاک‌های متناسب با هر رخداد تاریخی می‌تواند

بالله و سلاطین روم و شام و نیز، رسولانی برای شفاعت تجاوز از گمراهی اهالی اخلاط فرستادند. چون افراد ساکن آنجا اطاعت نمی‌کردند. نادانان اخلاط گنده‌دماغ شده بودند و به توهین مستقیم دهان گشاده و با پرت‌وپلاگویی‌های زشت چاک‌دهن را باز گذاشته بودند» (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۳۵).

۱. سلطان جلال‌الدین بعد از اتمام کار گرجستان و سرکوبی مخالفین خود به سمت نخجوان حرکت کرد پس از چند روز توقف در آنجا به قصد تجدید محاصره اخلاط و بیرون راندن حکمران جسور آن عازم ارمنستان گردیده، به اطراف حصار اخلاط فرود آمد و در اوایل شوال ۶۲۶ق آن شهر را به محاصره گرفت. قبل از رسیدن سپاه جلال‌الدین به شهر اخلاط ملک اشرف یکی از بزرگان خودش به نام عزالدین آبیگ را که با حسام‌الدین علی حاجب مدافع دلاور آن شهر دشمنی داشت به اخلاط فرستاد و حاجب‌علی را به وسیله او به قتل رسانید و عزالدین را تحت حاکمیت شهر اخلاط درآورد. حاکم جدید قبل از کشتن حاجب‌علی و بعد از کشتن او هر قدر از جلال‌الدین درخواست کرد با تقدیم عذرخواهی و صلح‌جویی از محاصره اخلاط دست بردارد، اما جلال‌الدین اصرار زیادی در تحت تصرف درآوردن شهر داشت و موافقت نکرد و دستور داد که با دوازده منجنیق شهر اخلاط را زیر باران سنگ گرفته و به قوه قهریه آن را فتح کند (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۷: ۱۲۹-۱۲۷).

مخاطب را در رسیدن به کنه حقیقت نزدیک‌تر نماید.

پژوهش حاضر با عنوان «بررسی مضمون‌های تاریخی باتکیه بر اخلاق» به طرح این سؤال که آیا مضمون اخلاق در اجتماع آن روزگار در تضعیف و نهایتاً سقوط سلسله خوارزمشاهی، مؤثر بوده است، می‌پردازد. ضمن بررسی لفظی - محتوایی تعیین سرچشمه‌های ذهنی نسوی در برخورد انفعالی با استیلای مغول، ترسیم هم‌بسته‌های مضمونی اخلاقی عصر خوارزمشاهی و شبکه تصویری آن و تطبیق با شاخصه‌های مضامین اخلاقی در اجتماع آن روزگار، جلوه‌هایی از رذایل اخلاقی که هم در لفظ و هم در معنا نمود یافته است را به اثبات می‌رساند. برجسته‌ترین شاخصه‌های اخلاقی را که شامل دو بخش فضایل اخلاقی، وطن‌دوستی، عشق به خانواده و دوستان، وفاداری مؤلف نسبت به سلطان و شناخت حق صحبت و دوستی او، وارستگی، آزادمشی و تسلیم‌ناپذیری و... بخش رذایل اخلاقی شامل خطاهای راهبردی جلال‌الدین و برادرش غیاث‌الدین، خیانتگری کارگزاران و پیامدهای آن برای جامعه خوارزمشاهی، ستم‌پیشگی ملک مسعود، صاحب آمد، فتنه‌انگیزی‌های شرف‌الملک ابوالقاسم جندی، خیانت‌پیشگی جمال‌علی عراقی، کینه‌ورزی و دشمنی احمد ارموی، جبونی و مرغدلی اوترخان، قطع صلۀ ارحام، ناامیدی از حکمت و افق روحیه، خیانت‌گری‌های مردم گنجه، زوزن، گرجیان و اخلاطیان می‌باشد که روی هم‌رفته دلالت بر خنثی‌بودن درایت‌ها، چاره‌اندیشی‌ها و تأثیر ناروای بدسگالی‌هاست که هر کدام به سهم خود دست‌به‌دست هم داده تا ارکان سلسله خوارزمشاهی، آخرین مجموعه از سلسله‌های ترک‌نژاد که برای خود اُبهت و جایگاهی ایجاد کرده بود، فروریخت و بنیادهای حکومت متمرکز در هم شکست. در *نقشه‌المصدر* این فرضیه مطرح شد که بینامتنیت‌های دینی شامل کتاب آسمانی، قرآن، احادیث، سنت نبوی و عقل براساس مذهب شافعی و تقدیرگرایی عناصر سازنده وقایع‌نگاری نسوی است. نگارنده ضمن اثبات این فرضیه، پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها در نمونه‌هایی از آیات و روایات، ائمه معصومین (ع)، در کتاب *نقشه‌المصدر* به این نتیجه دست یافت که نسوی زیدری با در نظر گرفتن عناصر سازنده مذکور به‌عنوان ملاک‌های سنجش در اثبات گفتمان مضامین تاریخی عصر خویش باتکیه بر اخلاق، سعی در نقد رویدادهای تاریخ خوارزمشاهیان داشته است. لیکن در تمامی موارد به‌خصوص امور اعتقادی با پایبندی نسبت به ملاک‌ها، برجسته‌سازی‌ها، حاشیه‌رانی‌ها و حذفاتی که صورت گرفت توانسته آن‌چنان‌که شایسته است، بدون کمترین ضریب خطایی، به نتیجه‌ای صحیح دست یابد؛ ضمن این‌که وی با رعایت همان اصول مورد نظر خویش همان‌گونه که در آیات، احادیث پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) ذکر گردید توانست به نتایج واقع‌بینانه‌ای دست یابد.

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۴۷). *تاریخ مغول*. چاپ ۳. تهران: سپهر.
- _____ (۱۳۶۵). *تاریخ مغول*. چاپ ۶. تهران: امیرکبیر.
- باقرپسند، محمود. (۱۳۸۴). «در باب نفثه‌المصدور». *نامه پارسی*. ۳ (۱۰). ۶۷-۷۲. <http://noo.rs/2e2N7>.
- باقری، مه‌ری. (۱۳۸۲). *مقدمات زبان‌شناسی*. چاپ ۱۰. تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۸). *سبک‌شناسی*. جلد ۳. چاپ ۵. تهران: امیرکبیر.
- بیانی، شیرین. (۱۳۷۹). *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*. تهران: سمت.
- _____ (اسلامی ندوشن). (۱۳۶۷). *دین و دولت در ایران عهد مغول*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جوینی، عطاملک. (۱۳۶۲). *تحریری نواز تاریخ جهان‌گشای عطاملک جوینی*. نگارش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۷). *تاریخ جهان‌گشای به‌سعی محمد قزوینی*. جلد ۲ و ۳. تهران: ارغنون.
- _____ (۱۳۷۵). *تاریخ جهان‌گشای جوینی*. جلد ۳. تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حاجیان، خدیجه. (۱۳۹۶). «تأملی زبانی در مضمون و شگردهای مضمون‌سازی در شعر فارسی». *جستارهای زبانی*. ۲ (۲). ۲۷۵-۲۴۹. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23223081.1396.8.2.6.6>.
- خانلری، پرویز. (۱۳۹۲). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: نشر نو.
- خرندزی زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد. (۱۳۸۸). *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*. تصحیح مجتبی مینوی. چاپ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۹). *نفثه‌المصدور*. تصحیح امیرحسین یزدگردی. تهران: توس.
- خطیبی، حسین. (۱۳۶۶). *فن نثر در ادب فارسی*. تهران: زوار.
- خلعتبری، اللهیار؛ شرفی، محبوبه. (۱۳۸۰). *تاریخ خوارزمشاهیان*. تهران: سمت.
- دریاباری، پرنیان (۱۴۰۱) «معرفی و نقد و تحلیل شخصیت‌های نفثه‌المصدور با اتکا بر منابع تاریخی معتبر». *ادب فارسی*. ۱۲ (۱). ۸۰-۶۴. <http://noo.rs/cMBVF>.
- ده‌بزرگی، ژیلا. (۱۳۸۸) *مضامین حماسی در متن‌های ایران باستان و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی*. تهران: امیرکبیر.
- دین‌پرست، ولی و دیگران. (۱۴۰۱). «کاربست جنگ روانی در فتوحات مغولان». *مطالعات منابع ملی*. ۷ (۲۱). ۹۷-۱۱۶. https://www.jnis.ir/article_162237.html.
- ذاکری کیش، امید. (۱۳۹۴). «تحلیل محتوای غنایی نفثه‌المصدور». *ادب غنایی*. ۱۳ (۲۴). ۹۷-۱۱۶. <https://doi.org/10.22111/jllr.2015.2122>
- رازی، امین احمد. (۱۳۴۰). *هفت اقلیت*. تصحیح جواد فاضل. جلد ۳. تهران: ادبیه.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۴، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۳ / ۱۷۳

- ربطی، مهدی و دیگران. (۱۴۰۰) «تفکر تقدیرگرایی و جبرگرایی در کتاب نفثه‌المصدور زیدری نسوی و آثار آن». *زبان و ادبیات فارسی* (دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا). (۳). ۱۵۰-۱۲۹. <http://noo.rs/BqTcG>
- زارع، غلامعلی. (۱۳۸۴). *نفثه‌المصدور؛ تلخیص. شرح و بازنویسی*. تهران: صلح اندیش. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۳). *ارزش میراث صوفیه*. چاپ ۱۴. تهران: امیرکبیر. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۴). *کلیات سبک‌شناسی*. تهران: میترا. صادقی، محمد. (۱۳۸۷). «بررسی کنایه و انواع آن در نفثه‌المصدور». *پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب*. ۴(۷). ۱۱۶-۱۳۲. <http://noo.rs/54o8M>
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد ۳. چاپ ۳. تهران: فردوسی. صفدری، معصومه و دیگران. (۱۴۰۰). «بررسی مضمون‌های تاریخی نفثه‌المصدور با تکیه بر قرآن مجید». *انجمن ایرانی تاریخ. مطالعات تاریخ فرهنگی*. ۱۳(۴۹). ۲۶-۱.
- طلوعی آذر، عبدالله و نوری، زهرا (۱۳۹۸). «تحلیل ابعاد ادبی و تاریخی نفثه‌المصدور نسوی با رویکرد پدیدارشناسانه». *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*. (۸۲). ۱۳۸-۱۱۵. <https://doi.org/10.22054/ltr.2018.13198.1494>
- عابدی جعفری و دیگران. (۱۳۹۰). «تحلیل مضمون و شبکه مضامین: روشی ساده و کارآمد برای تبیین الگوهای موجود در داده‌های کیفی». *اندیشه مدیریت راهبردی*. ۵(۲). ۱۹۸-۱۵۱. <https://doi.org/10.30497/smt.2011.163>
- فاضل، احمد. (۱۳۸۸). «درآمدی بر سخن آرای و ظرافت‌های معنایی در نفثه‌المصدور زیدری نسوی». *زبان و ادبیات فارسی*. (۳). ۱۲۶-۱۱۱. <https://sanad.iau.ir/Journal/Irt/Article/1028853/FullText>
- فضلی‌نژاد، احمد. (۱۳۹۲). «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان». *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. الزهرا(س). ۲۳(۱۲). ۸۸۸. <https://doi.org/10.22051/hph.2014.888>
- کوه‌کن محمودرضا؛ صفری، مسعود. (۱۴۰۲). «تحلیل و تبیین گفتمان خویشکاری در متون تاریخ‌نگاری و ادبی نیمه اول قرن هفتم هجری (مطالعه موردی: جهان‌گشای جوینی، بوستان و گلستان سعدی)». *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. دانشگاه الزهرا(س). ۳۲(۳۱). ۲۶۵-۲۴۱. <https://doi.org/10.22051/hph.2024.47143.1727>
- محقق، مهدی. (۱۳۴۴). *تحلیل اشعار ناصر خسرو*. تهران: دانشگاه تهران. نسوی، محمدبن‌احمد. (۱۳۶۶). *سیره جلال‌الدین*. ترجمه محمدعلی ناصح. تهران: سعدی.

List of Sources with English Handwriting

- Abedi-Jafari, H., Taslimi, M. S., Faqihi, A. H., & Sheikh-Zadeh, M. (2011). Thematic Analysis and Thematic Networks: A Simple and Efficient Method for Exploring Patterns Embedded in Qualitative Data Municipalities), *Strategic Management Thought Journal*, Vol. 5, Issue 2, pp. 151-198. [In Persian]
- Ashtiani, A. (1968). *History of the Mongols* (Vol. 3). Tehran: Sepehr [In Persian].
- Ashtiani, A. (1986). *History of the Mongols* (Vol. 6). Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- BagherPasand, M. (2005). On *Nafta al-Masdur, Nāmāh-i Pārsi*, Vol.10, Issue 3. [In Persian]
- Baqeri, M. (2003). *Introduction to Linguistics* (Vol. 10). Tehran: Payam Noor University [In Persian].
- Bahar, M. T. (1989). *Styleology*, Vol. 3. Tehran: Amīr Kabīr, Fifth Edition [In Persian].
- Bayani, S. (2000). *Mongols and the Ilkhanid Rule in Iran*. Tehran: Samt [In Persian].
- Bayani, S. (Eslami Nodoshan) (1988). *Religion and State in the Mongol Period of Iran*, First Edition. Tehran: Center for University Publications [In Persian].
- Daryabari, S. P. (2022). Introduction and Criticism and Analysis of the Characters of *Nafta al-Masdur* Relying on Reliable Historical Sources, *Persian Literature Journal*, Vol. 12, Issue 1. [In Persian]
- Dehbozorgi, J. (2009). Epic Themes in Ancient Iranian Texts and Their Comparison with Ferdowsi's *Shahnameh*. Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- Dinparast, V., Fardin Tapdoughi, Dariush Vazifeh, & Behnam Jabbari. (2022). Application of psychological warfare in the Mongol conquests, *National Resources Studies Quarterly*, Vol. 7, Issue 27. [In Persian]
- Fazel, A. (2009). Introduction to Rhetoric and Semantic Subtleties in *Nafta al-Masdur* by Zaydīrī Nasawī, *Journal of Persian Language and Literature Research*, Issue 3, Fall, pp. 126-111. [In Persian]
- Fazlī-Najād, A. (2014). Representations of the Kianid Dynasty in the Historiography and Epic Poetry of Ilkhanid Period, *Scientific Research Journal of History and Historiography*, Vol. 23, Issue 12, Fall-Winter. [In Persian]
- Hajian, K. (2017). Linguistic thinking on theme and theme-making techniques in the Persian poetry, *Monthly Journal of Linguistic Studies*, Issue 37, June-July. [In Persian]
- ǰūwaynī, A. (1983). *A New Edition of Tārīk-i ǰāhāngošāy* by Attāmalek ǰūwaynī, Edited by Mansour Sarvat. Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- ǰūwaynī, A. (1988). *Tārīk-i ǰāhāngošāy*, Vol. 2 and 3. Edited by Mohammad Qazvini. Tehran: Arghanoon [In Persian].
- ǰūwaynī, A. (1996). *Tārīk-i ǰāhāngošāy*, Vol. 3, Edited by Allameh Mohammad Qazvini. Tehran: Donyā-ye Ketāb [In Persian].
- Khallatbari, A., & Sharafi, M. (2001). *History of the Khwarazmshahs*. Tehran: First Edition. Tehran: Samt [In Persian].
- Khanlari, P. (2013). *History of the Persian language*. Tehran: Našr-e Nū [In Persian].
- Khatibi, H. (1987). *The art of prose in Persian literature*. Tehran: Zavvār [In Persian].
- korandazī, Z. N., Sh. M. (2009). *Sīrat-i ǰalāl al-Dīn Menkobernī*, Edited by Mojtaba Minovi, 4th Edition. Tehran: 'Elmī va Farhangī [In Persian].
- korandazī, Z. N., Sh. M. (2010). *Naftat ul-Masdur*, Edited by Amir Hossein Yazdgerdi. Tehran: Toos [In Persian].
- Koohkan, M. R., & Masoud Safari. (2023). Analysis and Explanation of "Khish-kari" Discourse in Historical and Literary Texts of the First Half of the 7th Century AH (Case Study: Juwayni's *Jahan-gusha*, Sa'di's *Bustan & Golestan*), *Quarterly Journal of History and Historiography*, Vol. 33, Issue 31, pp. 241-265. [In Persian]
- Mohaghegh, M. (1965). *Analysis of Naser Khosrow's poems*. Tehran: University of Tehran [In Persian].
- Nasawī, M. B. A. (1987). *Sīrat-i ǰalāl al-Dīn*, Translated by Mohammad Ali Nasih. Tehran: Sa'dī [In Persian].

- Rabti, M., Khodabakhsh Asadollahi, Ahmadreza Nazari Chahrodeh, & Nasrollah Zīrak Ghoshlovandani. (2021). Fate and Determinism in the Book *Nafta al-Masdur* by Zaydīrī Nasawī and Its Works, *Scientific Journal of Persian Language and Literature* (Fasa University), Issue 3, Autumn. [In Persian]
- Rāzī, A. H. (1961). *Haft Eqlīm*, Edited by Javad Fazeli, Vol. 3. Tehran: Adabīyah [In Persian].
- Sadeqī, M. (2008). Examining Metaphor and Its Types in *Nafta al-Masdur*, *Journal of Culture and Literature*, Vol. 4, Issue 7, pp. 116-132. [In Persian]
- Safa, Z. (1983). *History of Literature in Iran*, Vol. 3, 3rd Edition. Tehran: Ferdowsī [In Persian].
- Safdari, M., Amir Esmail Āzar, & Sareh Zarak. (2021). A Study of the Historical Themes in *Nafta al-Masdur* with Emphasis on the Holy Quran, *Persian History Association Journal*, Vol. 13, Issue 49, Fall, pp. 1-26. [In Persian]
- Shamisa, S. (2005). *Generalities of Stylistics*. Tehran: Mītrā Publications, 2nd Edition [In Persian].
- Tolu'i-Āzar, A., & Zahra Nūrī. (2019). A Literary and Historical Analysis of *Nafta al-Masdur* by Nasawī with a Phenomenological Approach, Issue 82, Winter, pp. 138-115. [In Persian]
- Zakeri-Kish, O. (2015). Content Analysis of the Poetic Elements in *Naftat ul-Masdur*, *Ghani Literature Journal* (Sistan and Baluchestan), Vol. 13, Issue 24. [In Persian]
- Zare, G. (2005). *Naftat ul-Masdur: Summary, explanation and rewriting*. Tehran: Sālḥ Andīsh [In Persian].
- Zarrīn-Kub, A. H. (1974). *Arzesh-i Mīrāth-i Šūfīyah*, 14th Edition. Tehran: Amir Kabir [In Persian].



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

An Examination of the Ethical Themes in *Nafthat al-Masdur* by Zaydari Nasawi¹

Masoumeh Safdari², Amir Esmaeil Azar³, Sarah Zirak⁴

Received: 2025/01/30

Accepted: 2025/05/08

Abstract

Historians, narrators, and writers - who attached great importance to didactic literature, particularly ethics-have traditionally employed the art of thematic expression to convey their intended messages. Among these works, *Nafthat al-Masdur* by Shihab al-Din Muhammad Zaydari stands out as a valuable example of ornate, refined and embellished prose (Sadeqi, 2008: 116–132) from the sixth and seventh centuries AH. Due to its style and content, the work has been regarded primarily in the domains of classical literature and history. Through the description of events and the narration of heart-rending laments, it offers glimpses of ethical themes—expressed as *bath al-shakwa* (outpouring of grievances)—in response to the adversities of the Mongol invasion during the Khwarazmian era, embedded in the texture of its language. Considering that the primary foundation of such works lies in lamentation, complaint, and articulation of the author’s personal hardships, this study adopts a descriptive-analytical method to examine both the lexical and thematic aspects of the text in order to answer the question: *did the theme of ethics in this society have an impact on the fall of the Khwarazmian dynasty?* Alongside a lexical-thematic analysis, the research identifies Nasawi’s mental sources in his reactive engagement with the calamity of the Mongol invasion, maps the ethical thematic correlates of the Khwarazmian era and its imagery network, and compares them with the ethical motifs prevalent in this society. The findings reveal manifestations of moral vices in both form and content. The most prominent among these vices include distrust, treachery, and similar traits, all of which collectively point to the ineffectiveness of wisdom and strategic measures, and to the detrimental impact of malevolent intentions-factors that ultimately contributed to the downfall of the Khwarazmian dynasty.

Keywords: *Nafthat al-Masdur*, Theme, Khwarazmian dynasty, Mongols, Ethics.

1. DOI: 10.22051/hph.2025.49758.1775

2. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran: safdari1655@gmail.com

3 Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author): e-azar@srbiau.ac.ir

4 Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran: sara.zirak@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507